



سوسیالیسم کارگری

نشریه سیاسی-تحلیلی سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

میزان ۱۴۰۲، اکتوبر ۲۰۲۳

شماره ۶۹

امارت اسلامی سرمایه‌داری و جنبش‌های اجتماعی

فهم آزاد

مفرط و فزاینده و بیکاری همه‌گیر، اختناق، ستم و سرکوب دمار از روزگار مردم در آورده است.

فلاکت اقتصادی و دغدغه نان

معضل بیکاری و تبعات اجتماعی ناشی از آن طی این مدت به شدت افزایش یافته است. فلاکت اقتصادی، گسترده بودن دامنهٔ ادامه در صفحه ۲

میان کارگران به شکل دهشتناکی سقوط کرده است. چیزی بالغ بر ۳۷ میلیون جمعیت این کشور منبع درآمد و بخور و نمیری جز امداد نهادهای بین‌المللی ندارند. اپارتاید جنسیتی اعمال شده بر زنان و حذف کامل شان از جامعه به دامنه فقر و حرمان، که در گذشته نیز دامن‌گیر طبقات محروم بود، ابعاد وحشتناکی بخشیده است. در کنار فقر

بیشتر از دو سال از به قدرت رسیدن دوباره طالبان به کمک آشکار قدرت‌های سرمایه‌داری در رأس امپریالیسم امریکا و برپایی امارت اسلامی سرمایه گذشت. در این مدت جامعه افغانستان از هر جهتی به عقب رجعت داده شده است. سطح زنده‌گی و معیشت اکثریت مردم به ویژه اقشار و طبقات فرودست و محروم از آن



در این شماره: نگاهی گذرا به مقاومت ضد امارت اسلامی طالبان در افغانستان (صفحه ۶) | نکاتی پیرامون اکیسون‌های اعتراضی دوران حاضر (صفحه ۹) | دموکراسی و فاشیسم (صفحه ۱۱) گفت‌ووشنود نشریه سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت حاضر... (صفحه ۱۵ و ۲۱) | روایتی کمونیستی از بلشویسم (صفحه ۱۸) | اطلاعیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری... (صفحه ۲۴) | مصاحبه یونس سلطانی... (صفحه ۲۷) | سخنی به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر... (صفحه ۳۱) | علیه تحریکات فاشیستی؛ تهدید و... (صفحه ۳۲)

امارت اسلامی سرمایه: ...

استبداد تئوکراسی با چاشنی رفتار شوونیستی، محرومیت و تمام مصائب و آلامی که جامعه امروزه از ناحیه آن‌ها در رنج است، حاصل این نظام و مناسبات حاکم مبتنی بر کارمزدی است. وضعیت رقت‌بار طبقه کارگر و بی‌کاری میلیون‌ها هم یکی از تبعات این نظام و سیاست‌های اقتصادی قدرت حاکمه و حامیان آن در نظام سرمایه‌داری جهانی می‌باشد. فقط کفایت که بدانیم که پس از به قدرت رسیدن طالبان، بر اساس گزارشات منابع و نهاد‌های بین‌المللی بالغ بر ۷۰۰ هزار انسان که در ارتش، پلیس و اداره امنیت ملی رژیم قبلی کار می‌کردند مشاغل شان را از دست داده و به ارتش میلیون‌ها بی‌کاران پیوسته اند. دست کم نیمی از جمعیت (زنان) به دلیل جنسیت شان کلاً از مشاغل شان اخراج و خانه‌نشین شده اند. بازنشسته‌گان طی این دو سال بارها دست به اعتراض و تجمع زدند تا حقوق بازنشسته‌گی شان را دریافت نمایند، اما با دیوار توجیه و سکوت مرگبار حاکمیت اسلامی مواجه شده و یا آن را به دستور امیرالمومنین حواله داده اند. ارتش گرسنه‌گان و محروم بازنشسته از فرط درمانده‌گی دیگر نه‌ای فریاد و نه توان ایستاده‌گی در برابر قُلدری امارت دار و تعزیر را ندارند. ابعاد این فجایع همینجا و در همین حد محدود نمانده بلکه تمام عرصه‌های دیگر فعالیت اقتصادی و اجتماعی را نیز متأثر ساخته

است. خانواده‌های بی‌شماری سفره‌های شان خالی است و شب‌گرسنه سر به بالین می‌گذارند و قادر به تأمین معاش و درمان بیماران شان نیستند. در کنار این و در امتداد مهاجرت میلیون‌ها میلیون‌ها شهروند در دو دهه گذشته فقر و نداری مُمتد، بیکاری و ترس از استبداد و بربریت طالبان سبب شده است که بخش زیادی از مردم که توانی دارند چاره دیگری جز فرار از جهنمی که با مساعدت و زمینه‌سازی سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا بر پا شده، ندارند.

مضاف بر آن به دلیل فقر و فلاکت اقتصادی گسترده طی این دو و اندی دهه که همچنان در ابعاد هولناکی ادامه دارد، چیزی بالغ بر سه میلیون شهروند افغانستان که اکثریت شان را قشر جوان و تحصیل کرده تشکیل می‌دهد به مواد مخدر معتاد گشته اند؛ هرچند نهادهای امارت اسلامی در این مدت بخش وسیعی از آن‌ها را از چشم‌رس مردم دور ساخته و محلاتی که در گذشته مراکز تجمع آن‌ها بود را "پاکسازی" کرده اند ولی واقعیت امر این است که علل و عوامل بنیادین اعتیاد، که همانا فقر مفرط و فلاکت اقتصادی باشد، همچنان پا بر جا است. در کنار این، مصیبت عظیمی که دامن گیر بخش بزرگی از جامعه می‌باشد، به ارتش کودکان کار و خیابانی نیز افزوده است؛ طبق آمار منابع رسمی امارت اسلامی سرمایه و نهاد‌های جهانی بیش از دو میلیون کودک کارگر در افغانستان وجود دارد که از سر اجبار مادی و به دلیل نرخ بلند بی‌کاری و فقر اقتصادی خانواده‌های شان به کارهای شاق و توان‌فرسا مشغول هستند.

با وجود این وضعیت اسفبار و فقر و ادبار فراگیر سران و مجریان امور امارت اسلامی و بر همین مبنا حامیان داخلی و بین‌المللی پیدا و پنهان شان از رونق اقتصادی و ثبات سیاسی می‌لافند. سران طالبان و روشنفکران "منصف" حامی امارت اسلامی که برخی شان در رژیم قبلی نیز نقش مداح و ثناخوان آن حاکمیت را بازی می‌کردند، امروزه

ادامه در صفحه ۳

"انکال مختلف مالکیت و شرایط هستی اجتماعی را رو بنای جامعی از انواع احساس‌ها و بندارها و شیوه‌های ویژه تفکر و جهان بینی پوئانده است. مجموع طبق تمام رو بنا را بر پایه شرایط مادی خود و مناسبات وابسته به آن ایجاد می‌کند و به آن شکل می‌دهد."

(کارل مارکس هجدهم برومر لوئی بناپارت)

زنده باد سوسیالیسم!

امارت اسلامی سرمایه...!

در خدمت قدرت حاکمه جدید مدعی هستند که عامل بحران اقتصادی و بی‌کاری مفرط و گسترده مسدود شدن منابع مالی بانک مرکزی افغانستان توسط دولت امریکا است. این ادعا در حالی مطرح می‌شود که هفته‌وار ۴۰ تا ۶۰ میلیون دالر از جانب دولت امریکا و نهادهای دیگر جهانی در اختیار حاکمیت طالبان قرار می‌گیرد تا بتواند منابع مالی لازم جهت سر پا نگاه داشتن دم و دستگاه قدرت و تمویل مخارج نیروهای نظامی و نهادهای سرکوب و تفتیش عقاید شان را داشته باشند.

قدرت‌های سرمایه‌داری و نهادهای مهندسی افکار شان جمع نیروهای مشاطه‌گر داخلی و حامی رژیم همه به این امر اصرار می‌ورزند که با وجود همه این اشکالات، جز امارت اسلامی و قبول وضعیت موجود که در آن "ثبات" سیاسی، امنیت و "مصونیت" تأمین شده و به انارشی و فساد پایان داده شده است، گزینه دلخواه و مطلوب دیگری وجود ندارد. از این نظر برای برون رفتن از این وضعیت و هم‌چنان جهت رونق و شکوفایی اقتصادی جامعه افغانستان، راه کار و الگوی بهتری جز تداوم اقتصاد بازار و مناسبات مبتنی بر کارمزدی در زیر اقتدار تئوکراسی وجود ندارد. امارت اسلامی سرمایه‌داری قرار است مناسبات اقتصادی بازار آزاد را در شکل دخالت "مؤثر" دولت در عرصه اقتصاد ادامه دهد. بر همین دلیل و مبنا

است که رژیم طالبان برای جلب هرچه بیشتر سرمایه و رونق اقتصادی سیاست‌هایی را روی دست گرفته تا بر بنیاد آن سرمایه‌داران داخلی و خارجی از بهره‌کشی از نیروی کار ارزان و کسب سود مضاعف و دسترسی به مواد خام، مطمئن گردند. از این رو است که برخی از نهاد‌های مالی بورژوازی، از جمله بانک جهانی، و برخی سران قدرت‌های سرمایه‌داری تصویر مثبتی از وضعیت اقتصادی و سیاست‌های مالی طالبان ارائه نموده و تلویحاً آن را می‌ستایند.

بر بنیاد گزارش ماهانه بانک جهانی از وضعیت اقتصادی افغانستان، این کشور در تحت حاکمیت طالبان به سوی ثبات و رونق اقتصادی حرکت می‌کند. این گزارش از سوی سران امارت اسلامی طالبان به عنوان یک دست‌آورد و نمود حکومت‌داری خوب تعبیر شد و در اعلامیه‌ی آن را «مثبت و مبتنی بر واقعیت‌های عینی» خوانده و خواستار اطلاع‌رسانی جهانی در مورد پیشرفت‌های "شگرف" حاکمیت شان شده‌اند. این در حالی است که سازمان ملل در گزارش جداگانه‌ی که چند روز جلوتر از گزارش بانک جهانی منتشر شده بود، نسبت به فروپاشی ساختاری در افغانستان و بروز بحران انسانی هشدار داده است.

بانک جهانی برای دادن تصویر دلخواه از سیاست‌های اقتصادی امارت اسلامی سرمایه‌داری که تورم سالانه از ۱۸٫۳ درصد در ماه جولای ۲۰۲۲ به ۹٫۱ درصد در دسامبر همین سال کاهش یافته است. این گزارش همچنان مدعی شده که قیمت اقلام ضروری نسبت به گذشته کاهش داشته است: نفت ۸ درصد،

گندم ۵٫۱ درصد، شکر ۲٫۷ درصد، روغن ۲٫۲ درصد و نان ۱٫۵ درصد. اما گزارش نهاد‌های دیگر از جمله سازمان بین‌المللی کار و برنامه جهانی غذا تصویر دیگری که مبتنی است بر داده‌های عینی و واقعی ارائه می‌دارد.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار (ILO) باروی کارآمدن دوباره طالبان در آگوست ۲۰۲۱، پنجصد هزار فرصت شغلی در افغانستان از بین رفته است. برنامه توسعه سازمان ملل متحد این رقم را تا ۷۰۰ هزار شغل برآورد کرده است. بنا به بررسی انجام شده توسط بانک جهانی، پس از به اقتدار رسیدن دوباره طالبان نیمی از کارگران شاغل در بخش خصوصی قادر به ادامه شغل خود بوده‌اند. زنان به‌طور گسترده از بازار کار حذف شده‌اند و دیگر حتی اجازه کار کردن در مشاغل غیررسمی مانند آرایش‌گری، خیاطی، و... را هم ندارند.

ادامه در صفحه ۴

سوسیالیسم کارگری د
افغانستان د کارگرانو او
زیار ایستونکو غریدی،
راشی د هر راح طبقاتی جبر
پر ضد دغه غر لا جگ او
بلنه لاپسی پراخه کرو!

تل دوی د کارگری طبقی پبوستون!

امارت اسلامی سرمایه...!

گزارش هفته‌وار برنامه جهانی غذا (WFP) در ماه دسامبر سال ۲۰۲۲ از کاهش فرصت‌های شغلی و تعداد روزهای که کارگران ساده و ماهر قادر به یافتن کار بوده‌اند، خبر می‌دهد. بر اساس این گزارش‌ها در سال ۲۰۲۲، به‌طور متوسط کارگران تنها ۱,۷ روز در هفته کار کرده‌اند که ۳۷ درصد کم‌تر از رقم سال ۲۰۲۰ یعنی ۲,۷ روز در هفته بوده است. دست‌مزد اسمی کارگر ساده به‌طور میانگین ۳۰۴ افغانی و کارگر ماهر ۶۲۱ افغانی بوده است؛ گرچه دست‌مزد اسمی تقریباً ثابت بوده است اما آمارها از کاهش ۲۰ درصدی دست‌مزد حقیقی خبر می‌دهد.

بر مبنای گزارش دیگری از برنامه جهانی غذا WFP «تعداد گرسنه‌گان در جنوری ۲۰۲۱ در افغانستان ۱۴ میلیون بود و این رقم در مارچ سال (۲۰۲۲) به ۳۷ میلیون رسیده است.» در این گزارش آمده است که ۹۵ درصد مردم افغانستان به غذای کافی دسترسی ندارند. تنها در سه ماه اول سال ۲۰۲۲ سیزده هزار نوزاد در اثر سوء تغذیه و بیماری‌های ناشی از آن جان خویش را از دست داده‌اند.

با توجه به این که بخش عمده درآمد مردم در افغانستان صرف خرید مواد غذایی می‌شود، می‌توان نوسانات قدرت خرید را با رصد نمودن قیمت سبب غذایی یک خانوار محاسبه نمود. بر مبنای سبب معیاری (FSAC) که برای تأمین

نیازهای غذایی ماهانه یک خانواده هفت نفره در افغانستان در نظر گرفته شده که شامل ۸۹ کیلوگرام آرد گندم، ۲۱ کیلوگرام برنج، هفت کیلوگرام روغن، نه کیلوگرام حبوبات و یک کیلوگرام نمک می‌باشد. قیمت این سبب که در ماه جولای سال ۲۰۲۱ کم‌تر از ۶۰۰۰ افغانی بوده است، با روی کارآمدن دوباره طالبان نرخ این اقلام سیر صعودی پیموده و در ماه جولای ۲۰۲۲ به ۸۵۰۰ افغانی و در دسامبر همان سال، که باعث شعف و تحسین بانک جهانی قرار گرفته است، به ۷۶۳۵ افغانی رسیده بود.

با احتساب روزهایی که کارگران قادر به پیدا کردن کار بوده‌اند (۱,۷ روز در هفته) و متوسط دست‌مزد اسمی ۳۰۴ افغانی، یک کارگر ساده به‌طور متوسط می‌تواند حدود دو هزار افغانی در ماه درآمد داشته باشد. با در نظر گرفتن سبب خرید ماهانه ۷۶۳۵ افغانی، درآمد ماهانه یک کارگر تنها برای خرید مایحتاج ضروری یک هفته این خانواده کفایت می‌کند و آن‌ها مجبورند سه هفته دیگر ماه را با گرسنگی یا با اتکا به کمک‌های بشردوستانه، که اگر در آشفته بازار چپاول و غارت بتوانند از آن بهره‌مند شوند، سپری کنند. به علاوه، سایر مصارف مانند کرایه خانه، حمل و نقل، لباس، مواد سوخت جهت پخت و پز و گرما، درمان و ... نیز باید از همین مبلغ تأمین شود. این گوشه کوچکی از واقعیت تلخ و دردناک مردم، به ویژه زنان که در اغلب موارد یگانه نان‌آور خانواده‌های شان هستند، در زیر سلطه امارت اسلامی سرمایه است که سیاست‌های اقتصادی آن این چنین وقیحانه مورد تمجید نهادها و دولت‌های بورژوازی قرار می‌گیرد.

اعتراضات اجتماعی

از بدو ورود طالبان به کابل و جلوس شان به قدرت سیاسی و احیای دوباره امارت دار و تعزیر و اپارتاید جنسیتی اسلامی در افغانستان، اعتراضات اجتماعی خودجوشی در برخی از شهرها، به ویژه شهر کابل، راه افتاد که با سرعت و سبعت تمام و جلو چشم جهانیان سرکوب گردید؛ حرکت‌های اعتراضی آغازین در مخالفت با سلطه وحوش طالب و با وجود طرح مطالبات مادی و عینی مردم محروم آن‌چنان که انتظار می‌رفت به دلیل نبود انسجام، سازمانیابی و روایت‌ها، منافع و خواست‌های متعارض و متضاد نیروهای شرکت‌کننده در آن‌ها از توش و توان افتادند و به یک معنی دیگر از چنین حرکت‌های اعتراضی علنی، که زنان در آن پیشتاز بودند، خبری نیست.

اگر برای یک لحظه از استبداد و توحش لجام‌گسیخته و عریان حاکمیت ارتجاعی طالبان، ارباب، زندان، شکنجه، اعمال فشار و قساوت و ددمنشی دستگاه سرکوب و تفتیش عقاید آن که می‌تواند یکی از عوامل اساسی فروکش جنبش‌های اعتراضی زنان به شمار آید، چشم پوشی گردد؛ اما روشن است که حرکت‌های اعتراضی و آکسیون، چه در داخل و چه در بیرون از مرزهای افغانستان، طبعاً منافع طبقاتی، خواست‌ها و مطالبات یک سان اجتماعی را نمایندگی نمی‌کردند و نمی‌کنند. مهم‌تر از آن توهم غالب بر اذهان کنشگران سیاسی، احزاب و فعالان جامعه مدنی نسبت به نهادها و قدرت‌های سرمایه‌داری و در کل سلطه "پارادیم

ادامه در صفحه ۵

بگذار طبقات حاکم در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتاریا در این میان چیزی جز زنجیرهای خود را از دست نمی‌دهند، اما جهانی را به دست خواهند آورد!

امارت اسلامی سرراهیه...

جامعه مدنی" و گرایش راست بر اذهان و کنش فعالان و دست اندرکاران این عرصه نیز تأثیرگذار بوده و است. به این دلیل با تأسف جنبش‌های اعتراضی، به ویژه جنبش اعتراضی و حق طلبانه زنان، تحت تأثیر تحولات و گفتمان غالب و روایتی که آن‌ها از مسائل و معضلات افغانستان دارند، اتومیزه و متفرق شده است.

جنبش‌های اعتراضی در رأس آن جنبش زنان که با طرح مطالبه نان، کار، آزادی درد اصلی و واقعی مردم، به ویژه طبقات فرودست و محروم جامعه افغانستان، از جمله کارگران و سایر مزدبگیران را بیان و محور تقابل همه احاد جامعه با امارت اسلامی سرمایه قرار داد بود و این مطالبه و خواست در مسیر تداوم اش با پسوندهای متفاوتی در حرکت‌های اعتراضی بیان و طرح شدند که بازتاب روشن و رادیکالی از خواست‌ها و مطالباتی است که فراتر از بیزاری مردم نسبت به استیلای تئوکراسی، شوونیسم و جهالت قرون وسطی و اعتراض علیه حاکمیت استبدادی طالبان می‌رود و نظام و مناسباتی را آماج قرار می‌دهد که اساس و فلسفه وجودی اش بر ستم، استثمار، فقر، بیکاری، نابرابری‌های اجتماعی و انقیاد ذهنی احاد جامعه بنا نهاده شده است.

اما همان گونه که اشاره شد با اتومیزه شدن این جنبش و یا در واقع سلطه گرایش‌های راست و ناسیونالیستی بر آن خواست و مطالبه نان، کار، آزادی که از زبان زنان مبارز فریاد زده می‌شد کم‌رنگ گشته و در عوض گفتمان‌ها و تبیین‌های راست و پوپولیستی غالب گشته اند. محرومیت، تبعیض و ستم‌های عدیده اجتماعی

از جمله ستم‌کشی تاریخی زن و اپارتاید جنسیتی که بر بیشتر از نیم پیکره جامعه، زنان، تحمیل و روا داشته می‌شود در متن گفتمان ناسیونالیسم تباری-قومی که همچنان گفتمان غالب را در فضای سیاسی افغانستان می‌سازد، از بار و معنی طبقاتی اش تهی می‌گردد و این همه را ناشی از رفتار شوونیستی حاکمان جدید می‌پندارند. مردسالاری، ستم و اپارتاید جنسیتی که امروزه از جمله در افغانستان بر زنان اعمال می‌گردد محصول بلافضل نظام حاکم اقتصادی - سیاسی است که امارت اسلامی طالبان آن را در جغرافیای سیاسی افغانستان نمایندگی می‌کند؛ سرمایه‌داری مطابق نیاز مناسبات برده‌گی مزدی، این ویژه‌گی‌های دوره توحش و بربریت را تولید و باز تولید می‌کند. جنبش زنان سال‌های متمادی برای کسب حقوق اجتماعی شان، برغم همه موانع و مشکلات، در اشکال و شیوه‌های متفاوت تلاش کرده و سنگر به سنگر جنگیده اند. نیمچه حقوقی را که این دو دهه پسین، به دست آورده بودند حاصل این تلاش و مبارزه تاریخی بود. بازگشت دوباره طالبان به مسند قدرت سیاسی، به حمایت آشکار قدرت‌های بورژوایی، زنان و کارگران از اولین قربانیان تأمین منافع، سیاست‌ها و استراتژی سرمایه‌داری جهانی و قدرت امپریالیستی امریکا بودند؛ سنگرهای فتح شده یک‌شبه به باد فنا رفت و زنان به جرم جنسیت شان و به حکم نماینده‌گان خدا از اجتماع رانده و از حقوق ابتدایی و انسانی شان (از حق تحصیل تا حق کار و حضور در فعالیت‌های اجتماعی) محروم گشتند.

وضعیت هولناک جاری و حاکمیت "امارت اسلامی" طالبان، که ره آورد و محصول

قدرت‌های امپریالیستی و شرکای جهانی و منطقه‌یی آن‌ها برای مردم محروم و تشنه رفاه و آزادی افغانستان است، بدون تردید بار دیگر یک عقب‌گرد تاریخی هولناک و ویرانگر را بر جامعه و مردم افغانستان تحمیل کرده است؛ عقب‌گردی که در آن در کنار سلطه آرا و افکار بدوی فقر و ستم در اشکال متنوعی از آن میان ستم جنسیتی و نابرابری و فلاکت گسترده اجتماعی و همچنان انقطاب بر مبنای تعلقات تباری، قومی، زبانی و اعمال تبعیض بر اساس آن هر روز نسبت به گذشته در حال گسترش است و از مردم، به خصوص طبقه کارگر و همه اقشار مزدبگیر و محروم جامعه قربانی می‌گیرد و عامل تشنگی و پراکنده‌گی در میان کارگران و مردم می‌گردد. اما اسفبار این است که در یک چنین وضعیت به لحاظ اجتماعی-تاریخی خطیر، نیروهای چپ، سوسیالیست و آزادی‌خواه که انتظار می‌رود نقش مؤثری برای ترسیم یک راه کار بدیل ارائه بدارند، در کما به سر می‌برند و سخت پراکنده، منزوی و متشتت هستند.

منابع:

1. "Afghanistan Humanitarian Needs Overview 2023 (January 2023) – Afghanistan"
2. WFP, Afghanistan Countrywide Monthly Market Price Bulletin: Issue 31 (December 2022)
3. UNDP, One Year in Review: Afghanistan since August 2021: A Socio-Economic Snapshot
4. HANISTAN ECONOMIC MONITOR, Jan 2023.
5. WFP, Afghanistan Countrywide Monthly Market Price Bulletin: Issue 31 (December 2022)
6. WFP, Economic Explorer, https://dataviz.vam.wfp.org/economic_explorer/macro-economics/inflation?adm0=1
7. UNDP, One Year in Review: Afghanistan since August 2021: A Socio-

نگاهی گذرا به مقاومت ضد امارت اسلامی طالبان در افغانستان

کبرا سلطانی

نزدیک به دودهه حضور امریکا در افغانستان و در زمان حاکمیت دو دوره بی کرسی و غنی احمد زی بنابر سیاست های نیولبرالیسم غرب و در راس امریکا تشکلاتی به ظاهر غیردولتی به نام ان - جی - اوها شکل گرفت، گرچه در ظاهر این ان - جی - اوها در خدمت حقوق بشر، توانمند سازی زنان، کار با جوانان و سایر خدمات اجتماعی و فرهنگی تعریف می شد که با سرازیر کردن میلیون ها دالرافرادزی زیادی را در خدمت می گرفتند ولی در حقیقت و بر روی تجارب از کشورهای بی چون شیلی ۱۹۸۳ - ۱۹۸۶ میلادی یا فیلیپین و کره کوریای جنوبی در دهه نود میلادی حکایت گر این است که قضیه به این سادگی ساده گی نبوده و گسترش این تشکل های به اصطلاح غیردولتی ریشه در یک سازماندهی گسترده و پیچیده و سیاست های کاملاً هدف مند دارد.

این تشکلات که برای خدمتگزاری برای نیولبرالیسم پدید آمده اند با برنامه ریزی و کار دقیق خواست ها و انرژی اعتراضی و واقعی مردم را به اساس مطالبات نیولبرالیسم جهانی منحرف می سازند. دقیقاً به همین علت افراد کلیدی ان - جی - اوها که مامور عملی کردن سیاستهای نیولبرالیسم در افغانستان بودند موفق شدند که خواست های گروه هایی از نسل جوان و به خصوص زنان را در چارچوب گفتمان 'حقوقی' (حقوق بشری، حقوق شهروندی، فمینیسم و آن هم فمینیسم به شکل حقوق اسلامی زن و یا بهتر بگویم حقوق زن در چوکات قوانین اسلامی) محبوس کنند که در نتیجه تا همین امروز نیز مبارزه برای تغییرات بنیادی به صفر رسیده و

شان را بیشتر آماج قرار دهد، دانشگاه ها را به روی دختران بستند و به پسران دانشجو محدودیت های اسلامی وضع کردند و نصاب آموزشی اعم از مکاتب و دانشگاه ها را به نصاب اسلامی تبدیل ساخته و بعضی مضامین اصلی را حذف کردند.

شاید نیاز به تأکیدی بر فعالیت اجتماعی و حضور پر رنگ زنان در عرصه های آموزش، کار، هنر و فرهنگ چه در زمان پیش از حاکمیت جهادیون و یا زمان جمهوریت نداشته باشیم؛ زیرا زنان بهترین کادر های علمی و عملی در تمام عرصه های مختلف را تشکیل می دادند. مگر با تحویل دهی حاکمیت افغانستان به طالبان برای دومین بار و حذف سیستماتیک و عقب راندن زنان از عرصه های اجتماعی، آموزش و کار و سیاست به حوزه خصوصی در پس درهای بسته خانه هایشان دیدیم که زنان به عرصه مبارزه و مقاومت در برابر زورگویان طالب نیز کشانده شدند.

جنبش اعتراضی زنان افغانستان از گروه های غیرمتجانس زنان تشکل یافته است. با تمام تفاوتها پدیده غالب درین جنبش دین است، حتی آن تعداد از زنانیکه به خودشان به اصطلاح سکولار خطاب می کنند در جنبش داخل کشوری توان ابراز طرز تفکر شان را ندارند.

با وجود این که این خیزش با انرژی و کار خود زنان در داخل شکل گرفت ولی نقطه اتکاء شان نهاد های ملل متحد، حقوق بشر و در نهایت امریکا بوده و است.

درنگی نماییم به چرایی این نقطه اتکا.

در دو ساله گی حاکمیت دوباره طالبان در افغانستان نگاهی گذرا می اندازیم به فضای ایدیولوژیک گرایشات حاکم بر جنبش ها و مقاومت هایی که در مقابل طالبان در افغانستان تا حال شکل گرفته است.

نخستین خیزش و اعتراض در مقابل اعمال فشار و کنش های فوق ارتجاعی طالبان در افغانستان، خیزش زنان است. این خیزش با شعار بسیار مترقی (نان - کار - آزادی) عرض وجود کرد. گرچه در مسیر مبارزات توسط گروه های متنوع این جنبش کم و بیش به اساس خواست ها و منافع و جایگاه طبقاتی شان این شعار تغییر یافت ولی بنابر حقایق این شعار به عنوان شعار اصلی این جنبش هنوز پا برجاست.

اجباری کردن حجاب اسلامی به مثابه نماد جدا سازی ستمگرانه و سرکوب زنان که یکی از اولین حمله های حاکمیت های دینی بر زنان است توسط طالبان به شکل اغراق آمیز بر زنان افغانستان عملی شد، نظام اسلامی طالبی تنها با پیچاندن زنان در چادر و حجاب اجباری اسلامی اکتفا نکرد. در قدم دوم آموزش را بر دختران بالای صنف شش قدغن کردند و درب دانشگاه را بر روی دختران بستند؛ ناگفته پیداست که در طول سالیان متمادی دانشگاه یکی از مهمترین مراکز تمرکز، تجمع و فعالیت گروه ها، سازمان ها و احزاب روشنفکری بوده است، لذا هراس طالبان از تجمع نسل جوان آگاه که مبادا حرکات انسجام یافته و متشکل پایه های حاکمیت لرزان

نگاهی گذرا به مقاومت...

خواست های مبارزاتی را به سطح مطالبات سطحی آورده و شاخصه کلی و فضای عمومی حاکم بر این مبارزات و مقاومت ها، همانا خواست ها و مطالبات درون دینی و در چارچوب های اسلامی است که نظام طالبی آن را باید بر آورده سازد، این بانوان حقوق شان را هم در چارچوب اسلام قبول دارند و ادعا دارند که بهترین حقوق را برای زنان دین اسلام در نظر دارد. بی جهت نیست که در طول این مبارزات دو ساله حتی یکبار مسأله حجاب اجباری بر زنان از جانب این بانوان مطرح نشده است. نه تنها این بلکه بعضی از فعالان جنبش زنان ابراز داشتند که هر نوع پوشش از طرف طالبان را بر زنان می پذیرند در صورتی که بگذارند زنان و دختران به مکتب و دانشگاه بروند و کار کنند.

اکثریت این افراد کلیدی ان - جی - او ها به نام همکاران داخلی کشورهای غربی در اولین روزهای تحویل دهی افغانستان به طالبان، از افغانستان بیرون برده شدند. این افراد از حمایت نهاد ها ، رسانه های غربی و بنیاد های دست راستی برخوردار اند و امروز هم در نشست ها و اجلاس ملل متحد و یا حقوق بشر به عنوان نماینده گان زن افغانستانی یا سخن گوی زنان معترض حاضر می شوند؛ و این ها بین اسلام و حقوق زن پل می زنند و هر روز مصروف چانه زنی و فروش حقوق زنان افغانستان درین نهاد ها استند و برای سفیدنمایی طالبان برای آنها لابی گرانی را گسیل می کنند. از همه مهمتر این که این زنان حتی در محافل و کنفرانس های سازمان ملل متحد در بیرون از کشور هم با حجاب حاضر شده و این یک متر پارچه را نماد هویت زن مسلمان افغانستانی قلمداد می کنند. این افراد طرفدار سرنگونی حاکمیت طالبان نیستند بلکه اینها از اصلاح حاکمیت طالبان در محور یک مبارزه مسالمت آمیز دفاع می کنند. این افراد از یک سو

می خواهند که زنان نیروی پیشرو اسلام خوش خیم شوند و از جانب دیگر به اصطلاح آزادی و برابری زنان با مردان را در چارچوب اسلام و در حاکمیت عقب مانده ترین شکل نظام سرمایه اسیر کنند. اینها آزادی زنان را در خط خط قرآن جستجو می کنند و برای تثبیت آن دنبال مولوی و مفتی و سایرین می گردند.

عده یی دیگر ازین زنان امروز در خارج کشور نشخوار سکولاریزم راه انداخته اند. این سکولاریزم قبل ازین که حاصل یک بازیابی انتقادی نسبت به نقش مخرب مذهب در قدرت، سیاست و جامعه باشد، با این دید چون امروز اسلام افراطی شدیداً در حاکمیت طالبان اعمال می شود، لذا این ها می خواهند سکولاریزم رقیق شده را به خورد جوانان ناآگاه بدهند تا بتوانند از این طریق سد راه شکل گیری تفکرات رادیکالی شوند که ریشه های مذهب و بستر حیات آنرا آماج قرار می دهد. ولی به هر صورت خواست های سکولاریزم این ها هم از حیثه حقوق بشر و شناسایی رسمی آپارتاید جنسیتی اعمال شده امارت اسلامی طالبان بر زنان در افغانستان توسط قدرت ها و سران کشورهای غربی بیرون نمی رود. هدف از تذکر این نکات این است که این افراد کلیدی و پیروان شان حتی نمی توانند در حد یک جنبش جدی رفورمیستی برای بهبود واقعی حقوق زنان مبارزه کنند. برای به ثمر نشستن مبارزه و تلاش فعالان جنبش زن و این همه تعدی یی که امروز بر زنان در افغانستان توسط طالبان اعمال می گردد جا دارد که این افراد و گروه ها و منافع مورد نظرشان شناسایی و نقد شود، چون در موجودیت اینها جنبش اعتراضی زنان در افغانستان هیچ دست آوردی نخواهد داشت.

بدیهی است که مبارزات زنان از سایر جنبش ها و مبارزات اجتماعی جدا نیست. یکی دیگر از جنبش های ضد طالبان جنبش مقاومت ملی است که زحمتکشان درمانده و فقیر در چنگال شوم طالبان بدانها دل بسته اند.

جنبش مقاومت ملی به رهبری احمد مسعود پسر احمد شاه مسعود همان نیروی واپسگرای حزب اخوانی جمعیت اسلامی است که در زمان مقاومت اول جنایت های بشری بیشتری را مرتکب شده اند. احمد مسعود تداوم راه پدرش را رسالت خودش می داند و در حقیقت از نظر ماهوی این جنبش با جنبش طالبانی تفاوتی زیادی ندارد، هر دو جنبش با شعار الله اکبر آدم می کشند، ناسیونالیست اند، حجاب زنان و حقوق اسلامی زنان برایشان اولویت دارد و اساس مخالفت احمد مسعود با طالبان را جنگ عشیرتی، قومی و سهم داشتن در قدرت تشکیل می دهد.

ادامه در صفحه ۸

امر رهایی و آزادی

بدون سازمانیابی.

تشکل پذیری طبقه

کارگر و ایجاد حزب

سوسیالیستی کارگری

هیسر نیست. به پیش

در راه ایجاد یک چنین

گردانی!



نگاهی گذرا به مقاومت ...

با تأسف تفکرات این جنبش ارتجاعی در جنبش آزادی زنان افغانستان نیز نفوذ کرده است؛ زنانی که به حق برای دفاع از مردم پنجشیر و در محکومیت تهاجم و بمباران پنجشیر توسط طالبان به جاده ها ریخته بودند، بدون توجه به منفعتی که "جبهه مقاومت ملی" دنبال آن است از این جبهه با حرارت ستایش و پشتیبانی می کردند. جنبش های دیگری نیز به صورت چریکی فعال اند که به صورت پراکنده و گهگاهی بر پوسته های نیروهای طالبان حمله می کنند و سبب کشتار یکی دو طالب و چند غیر نظامی می شوند. با تأسف هدف اصلی و نهایی این جنگها و مقاومت ها تداوم نظم کهنه و تداوم قدرت طبقه سرمایه دار و کشاندن کارگران و زحمتکشان افغانستان به دنبال جناح های معتدل بورژوازی و دینی است؛ و به این اعتبار این جنبش ها نمی توانند پیشرو و انقلابی باشند. برای تمام این جنبش ها مسأله آزادی/ کار و تحصیل زنان نه مسأله قائم بالذات و اجتماعی، بلکه یک مسأله ابزاری است. این جنبش ها و گروه های ارتجاعی زمانی به مبارزات زنان نیاز دارند که زنان سربازان و وسیله هایی

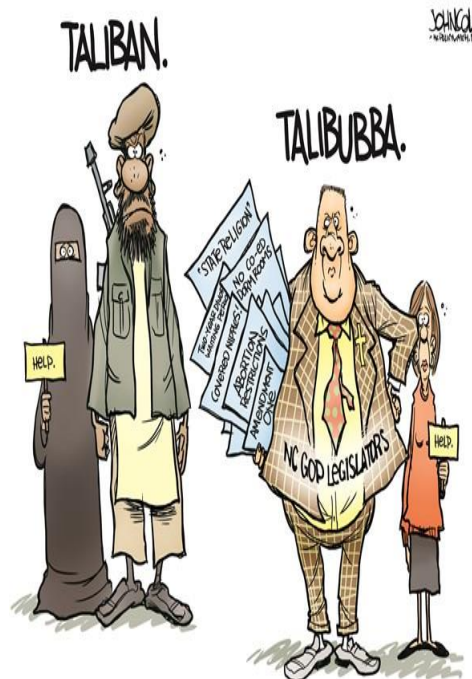
برای رسیدن این نیروهای ارتجاعی به قدرت سیاسی باشند.

قدرتمند بودن سیاسی و اقتصادی راست و راست افراطی چه در چهره پوزیسیون یا اپوزیسیون با شعار های دموکراسی، حقوق بشری و غیره در جهان به جز نکبت و نابودی چیزی دیگری به ارمغان نیاورده است.

انسان های آزادی خواه و برابری طلب به اشکال مختلف هر روز در مقابل نکبت طالبان و ایدئولوژی طالبانی مبارزه می کنند. تجارب ساده و روزمره حاکی از آن است که کوتاه ترین راه برای رسیدن به هدف و آزادی زن از قید و بند هر نوع محدودیت ها و بی حقوقی سر نگونی امارت اسلامی طالبان است؛ لذا تحقق این امر مبارزه گسترده، هدفمندانه، متشکل و انسجام یافته را می طلبد. این یک امر مبرهن است که نیروهای دست راستی، مذهبی ها، مردسالارها، سرمایه داران و تمام آنهایی که این تحول مثبت به نفع زحمتکشان به نفع آنها نیست در مقابل ما قرار می گیرند ولی صف ما صف کارگران میلیونی، زحمتکشان، دانشجویان و تمام اقشار محروم جامعه است و در خط مقدم این صف زنان قرار دارند و با مبارزات هدفمند، پی گیر این پیروزی ممکن و میسر می شود.

گفت و شنود نشریه ...

رهایی و دفع آنچه که امروزه احاد جامعه با آن مواجه است تلاش و مبارزه هدفمند، نفس گیر و طولانی، به خصوص نیروها و فعالان سوسیالیست و چپ، را می طلبد و رسالت محقق کردن آن چه امروز و چه فردا تماما بر عهده جنبش طبقه کارگر در همراهی با تمامی نیروها و جنبش های ترقی خواه، برابری طلب و آزادی خواه از جمله جنبش رفع اپارتاید جنسیتی اسلامی، نابرابری و ستم نسبت زنان و سایر جنبش های عدالت خواه که نفعی در تداوم وضعیت دهشتناک جاری ندارند، است. واقعیت این است که امر رهایی از بربریت امارت اسلامی سرمایه و سایر نیروهای جنایت پیشه رانده شده از قدرت که میناها و منشا های مشترک ایدئولوژیک و سیاسی زیادی با طالبان دارند، با اتکاء به «جامعه جهانی» یا در حقیقت سرمایه امپریالیستی و نهادها و مجامع بورژوائی میسر نیست. تحقق آن تنها و تنها با سازمان یابی و شکل دادن به نیروی اجتماعی یی ممکن می گردد که نسبت به نیرو و توان اجتماعی خویش قایل و واقف است و مبارزه سازمان یافته یی را در همه عرصه ها با ارتجاع اسلامی حاکم، حامیان منطقه یی و جهانی آن به پیش می برد. این تنها راه رسیدن به رهایی و یگانه الترناتیو معقول می باشد که بانیست روی آن کوید و تلاش کرد.



انتشار منظم، بهبود کیفیت و نشر مستمر سوسیالیسم کارگری در گرو همکاری، کمک مادی و معنوی شما است. برای ما خبر و مقاله بفرستید، نشریه را بخوانید و به دوستان تان معرفی نمایید!

نکاتی پیرامون اکسیون های اعتراضی دوران حاضر

جواد طیب

تول تاریخ، د طبقاتی مبارزی
تاریخ دی، د زبېښاک گرو او
زبېښاک شوونکو طبقو تر منځ، د
محکومو او حاکمو طبقو تر منځ،
د ټولنی د تکامل په مختلفو
پړاونوکی او هم دا چی دغه مبارزه
هغه ځای ته رسېدلی ده چی
زبېښاک شوونکی او ستم
شوونکی طبقه (کارگره طبقه) نور
نشی کولای زبېښاکگری او
ستمگری طبقی (پانگه والې) جغ
نه خلاصی ومومی مگر دا چی په
عین حال کی ټوله ټولنه د تل لپاره
د زبېښاک او ستم له قېد نه
وږغوری.

(مانېفست کمونېست)

**دین دم عمیق آلف و
علوف زجر آور و
احساسات یک دنیای بی
رحم است. دین
همانگونه که روح ارواح
بی روح است. افیون
توده ها است.
(کارل مارکس)**

۱- هدف اساسی نه دهم از آکسیون های
امروزی شهروندان افغانستان در داخل و
خارج اساساً جلب توجه دولت ها، نهادها و
سیاسیون بر سر قدرت در کشورهای غربی
است؛ نام یکجایی در زبان و ادبیات این
دوستان (فعالان مدنی) جامعه جهانی است.
همه تلاش این عزیزان این است که
کشورهای غربی و در کل دولت های
دخیل در منازعه نیم قرن اخیر افغانستان را
متوجه بسازند که چهل میلیون انسان جغرافیا
سیاسی به نام افغانستان جنایات بشری و فقر
و فلاکتی را تجربه می کنند که فجایع دوران

۲- قرون وسطا نزدش به قول عامیانه "سُرنا"
می نوازد. این دوستان تصور می کنند که
مخاطب شان «جامعه جهانی» از این همه
اشکال ستم اجتماعی، بربریت و اجحافی که
در افغانستان یا کشورهای همانند افغانستان
در جریان است بی خبر اند. حال آنکه به قول
رفقای ایرانی این خود این دوستان استند که
اصلاً در باغ نیستند. ما بار بار گفتیم این
توهمی که شما از چیزی به اسم جامعه
جهانی دارید، این ها نه تنها که بیشتر از ما از
همه استبداد و ظلم بدتر و دهشتناک تر از
دوران قرون وسطی، در قرن ۲۱ در
افغانستان، ایران و کشورهای همانند اطلاع
دارند، بل خود به گونه بی تروریسم و اسلام
سیاسی را مامور کرده اند که چنین جنایات

هولناک را انجام دهند.
شماها را می ستایم، اینک، ما ۵- از فلاکت شوم.
ادامه در صفحه ۱۰

نکاتی پیرامون اکسیون...

۳- اینقدر کیلومتر فاصله آمدم و ابراز همبسته گی (همان غمشریکی فاتحه داری) را کردیم دوباره بر می گردیم که فاصله ما بسیار زیاد است و... در ختم سرتیفکت و گواهی شرکت خودش را در « مراسم» با گرفتن یک عکس و سلفی در مایل خود ذخیره می کند تا اسنادی باشد از فعالیت سیاسی- اجتماعی این بنده خدا.

۴- تعدادی هم که همانند من آدم ساده و پیاده ای نیستند، منظوم سیلیبیریتی ها از « شاعر» و «نویسنده» تا «موزیسین» و «فعال سیاسی- فرهنگی» این عزیزان با آن همه زرنگی تمام که سیلیبیریتی شده اند بیشتر از این سر در یک چنین اکسیون و اعتراضی شرکت می کنند که به دنبال کننده های خودشان بگویند متوجه باشید پشت این کار هم بگونه یی دست جادویی این ابرانسان است. من اینجا به شاعر، نویسنده، فعال فرهنگی، موزیسین و... داخل گیومه که کار روتین شان کلاه گذاشتن بر سر دیگران است کاری ندارم و اما شما آقای سیاست مدار جدی و با « برنامه» که خود را از این اتهام ها مبرا می دانید و از صبح تا شام ادعای دگرگونی و تغییر کل مناسبات جهان را دارید! چگونه این همه داعیه را به یک باره گی پشت پا می زنید و به مجرد سنجاق کردن خودت به فلان اعتراض خیابانی نه تنها که کل تغییر و دگرگونی ات را با آن مفهوم و معنا می کنی بل می شوید یک اکسیونست محض.

رفقا! باز هم قصدم این نیست که سیاست مدار، احزاب و کنش گران جدی نباید در اکسیون های اعتراضی شرکت کنند، منظوم از آن

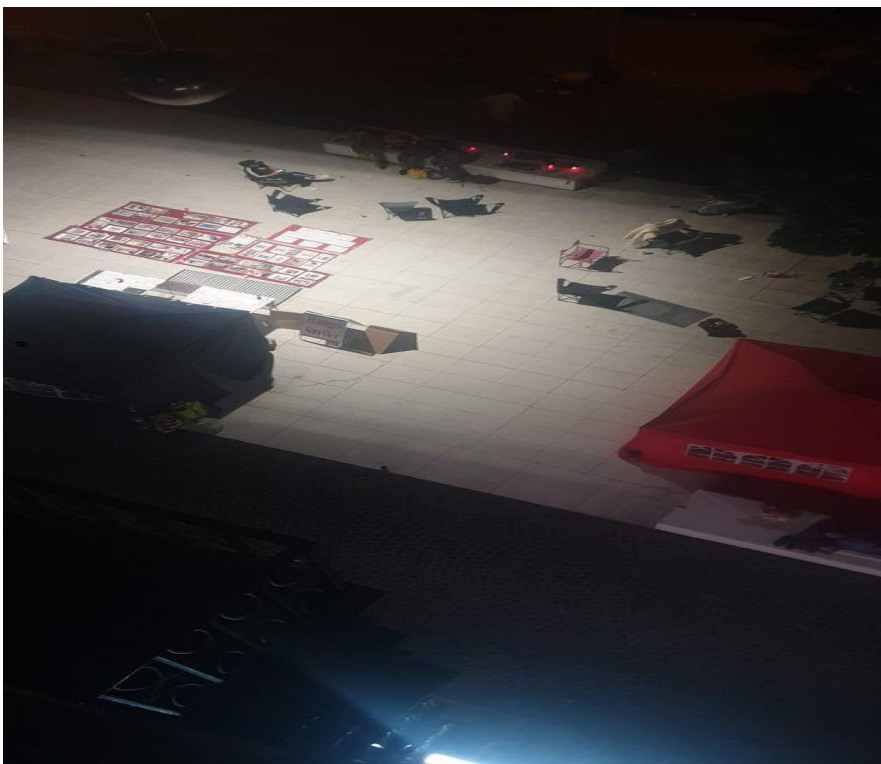
کسانی و تشکل هایی است که همه فعالیت اجتماعی- سیاسی شان خلاصه می شود به اکسیونسم.

۵- آنچه که در اعتصاب غذایی به عنوان یک قالبی از حرکت اعتراضی مهم است، خوانایی جنبش اجتماعی موجود و خواست تحصن کننده مبنی بر عملی شدنش در محدوده تعیین شده اعتصاب غذایی است؛ می خواهم بگویم اگر توازن قوا میان جنبش اجتماعی به عنوان حمایت کننده آنی خواست ها و مطالبات اعتصاب کننده ها، و خود خواست و مطالبه مطرح شده وجود نداشته باشد ادامه اعتصاب غذایی به مفهوم پروژه ای دیدن مبارزه اجتماعی و نهایتاً نوعی خودکشی و متأسفانه باید گفت خردمندانه نیست. مبارزه برای دگرگونی و تغییر بنیادی، یک پروژه اجتماعی است نه یک پروژه مقطعی؛ پس پیش از همه این فرایند مبارزه و جدال اجتماعی می طلبد که انسان ها زنده باشند بیشتر قوی شوند و اگر چیزی منتهی و محکوم به مرگ و نابودی باشد، نه باید چیزی باشد به جز مناسبات نابرابر

نظام برده گی مزدی که هم سازنده طالب و داعش و... است و هم تولید و بازتولید کننده فقر و فلاکت.

پانوش: از اینکه طولانی نشود از خیر نحوه شرکت ناسیونالیست های قومی- مذهبی در این اکسیون ها گذشتم که تعدادی با پرچم قومی- محلی خود می آیند و کسانی هم با صحبت ها و ادبیات ناسیونالیستی و فاشیستی.

«دموکراسی» وقتی نتواند در برابر فشار طبقه کارگر ظاهراً آزاد دوام بیاورد. فاشیسم را سازمان دهی می کند. فاشیسم هم با در هم شکستن طبقه کارگر. امکان هستی «دموکراسی» را اعاده می کند. غرض بورژوازی این است که تقسیم کاری بی عیب و نقص به راه بیافتد: تناوب فاشیسم و دموکراسی وظیفه دارد که از تجدید حیات طبقه کارگر ممانعت به عمل آورد.



دموکراسی و فاشیسم

آنتونیو گرامشی

فاشیسم چه خدمتی به طبقه‌ی بورژوازی و «دموکراسی» رسانده است؟ فاشیسم حتی حداقل آزادی‌های باقی‌مانده از نظام پیشین را ویران کرد – یعنی امکان پیوندی سازمانی میان کارگران و امکان گسترش تدریجی این پیوند – تا جایی که توده‌های بزرگی را در جنبش در بر بگیرد. علاوه بر این، فاشیسم نتایجی را که تا آن زمان در این زمینه به دست آمده بود نابود کرد. فاشیسم با وسایلی بی‌عیب و نقص که برای این منظور طراحی شده‌اند، هر دو هدف فوق را به انجام رساند. دولت ارتجاعی در سال‌های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰، به هنگام مواجهه با جنبش توده‌ای در خیابان‌ها مانورهای داد که فاشیسم هرگز تکرارشان نکرده است. فاشیسم فقط وقتی دست به کار شد که سازمان‌دهی طبقه‌ی کارگر پا به دوره‌ی انفعال خویش نهاد. پس از آن بود که طبقه را از پا انداخت و چنین ضرباتی را بر آن وارد کرد، آن هم نه به خاطر «کرده‌های طبقه»، بلکه به خاطر آن چه که طبقه «بود» – به عبارت دیگر، به عنوان سرچشمه‌ی پیوندهایی که می‌توانستند به توده‌ها سر و شکلی بدهند. قسمت اعظم نیرو و ظرفیت مبارزاتی توده‌ها از وجود همین پیوندها گرفته می‌شوند، ولو این پیوندها در میان خود کارگران شکل صریحی نداشته باشند. مهم این است: امکان نشست، بحث، نظم و ترتیب دادن به این نشست‌ها و بحث‌ها، انتخاب رهبران از خلالشان، بنیاد نهادن یک تشکیلات ارگانیک ابتدایی، یک اتحادیه، یک تعاونی یا یک بخش حزبی. مهم این است: امکان اعطای کارکردی مستمر بدین صورت‌بندی‌های ارگانیک و تبدیل آن‌ها به چهارچوبی اساسی

وجود و تکامل سازمان‌دهی طبقاتی به وضعیتی می‌انجامد که طبقه‌ی حاکم نمی‌توانست آن را اصلاح کند؛ نه با استفاده‌ی نظام‌مند از فساد سیاسی رهبران و نه با خشونت دولتی که هر نظم دموکراتیکی اجازه‌ی آن را به خود می‌دهد. پس از برگزاری نخستین انتخابات که در آن همه حق رأی داشتند و نمایندگان به تناسب بودند، این امر به عین عیان شد. پس از این انتخابات، بورژوازی دموکراتیک احساس کرد نمی‌تواند این مساله را حل کند که چگونه باید جلوی از دست دادن قدرت را بگیرد. جنبش کارگری بر خلاف میل رهبران و علی‌رغم فقدان راهنمایی آگاه، نتوانست در پیشرفت و دست‌یابی به تکاملی سرنوشت‌ساز شکست بخورد. فیلیپو توراتی تشویق گردید، آراگون اغماض ورزید و مرحمت‌های موزیانه‌ای در حق مدیران عالی‌رتبه‌ی جنبش تعاونی انجام شد. اما هیچ کدام از این کارها دیگر برای فرونشاندن جنبش کافی نبودند. فشار میلیون‌ها انسانی که به جنبش پیوسته بودند، آن را اگر چه به صورتی کژدار و مریز، اما در یک سازمان به پیش می‌راند. تحریک نیازهای اولیه‌ای که افزایش یافته و به حال خود رها شده بودند، میلیون‌ها انسان را به حرکت درآورد. در این بزنگاه بود که دموکرات‌ها خواستند به دموکراسی بورژوازی وفادار بمانند. آنان این مساله را مطرح کردند که چگونه می‌توان «توده‌ها را به سرسپردگی دولت واداشت؟» تا زمانی که دولتی برخاسته از توده‌ها در کار نبود، تا زمانی که دولت در فرایند ارگانیک آفرینش به حیات توده‌ها گره نخورده بود، نمی‌شد این مساله را حل کرد. در این برهه، دموکراسی آموخت باید کنار بکشد و میدان را برای نیرویی دیگر خالی کند. زمان فاشیسم فرا رسیده بود.

به یک معنا باید گفت که دموکراسی و فاشیسم دو روی یک سکه‌اند، دو شکل متفاوت از فعالیتی واحد: فعالیتی که طبقه‌ی بورژوازی برای ایجاد وقفه در مسیر پرولتاریا به انجام می‌رساند. تزه‌های بین‌المللی کمونیستی این ادعا را تأیید می‌کنند، اما فقط در ایتالیا است که تاریخ چند سال اخیر به وضوح بر این حقیقت گواهی می‌دهد. طی چند سال گذشته در ایتالیا تقسیم کار تمام عیاری میان فاشیسم و دموکراسی صورت گرفته است.

پس از جنگ روشن شد که بورژوازی ایتالیا نمی‌تواند با نظامی دموکراتیک حاکمیت‌اش را ادامه دهد. تا قبل از جنگ، دموکراسی ایتالیایی نظامی فوق‌العاده باانصاف بود: نظامی که نه آزادی اقتصادی را می‌شناخت و نه آزادی‌های سیاسی اساسی را. نظامی که سعی داشت با فساد و خشونت جلوی توسعه‌ی نیروهای نو را بگیرد؛ خواه این نیروها متعهد به پیشرفت در چهارچوب دولت بوده باشند خواه نه. این نظام طبقه‌ی حاکم را به اقلیتی محدود می‌کرد که می‌توانستند بدون کمک فعالانه‌ی پلیس و سربازان، موقعیت خود را حفظ کنند. در نظام دموکراتیک ایتالیا قبل از جنگ، هر ساله چندین دسته از کارگران در خیابان‌ها از پای در می‌آمدند؛ در بعضی نقاط از ترس آن که مبادا دهقانان انگورها را بچشند، آنان را با پوزه‌بند به چیدن میوه می‌فرستادند. برای دهقانان و کارگران، دموکراسی فقط از یک واقعیت تشکیل می‌شد: آنان می‌توانستند شبکه‌ای از سازمان‌ها را بیافرینند و آن‌ها را توسعه دهند. قدم به قدم، تا نقطه‌ای که این سازمان‌ها اکثریت عناصر سرنوشت‌ساز طبقه‌ی کارگر را در بر بگیرند. اما حتی این واقعیت ساده هم تلویحا به معنای حکم مرگ نظام دموکراتیک بود. بحران پس از جنگ این امر را آشکار کرد.

دموکراسی و فاشیسم

برای جنبشی سازمان یافته. فاشیسم به نحوی نظام مند در جهت نابودی این امکان‌ها عمل کرده است.

از این رو، فعالیت‌های موضعی فاشیسم در پایه‌ی ساختار سازمانی طبقه‌ی کارگر، در ایالات، مراکز روستایی، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها از همه موثرتر بوده‌اند. اخراج کارگران شورشی، تبعید و یا قتل رهبران کارگری و دهقانی، ممنوعیت برگزاری جلسات، منع بیرون ماندن پس از ساعات کاری، و به این ترتیب سد کردن راه هر گونه فعالیت اجتماعی در میان کارگران و سپس تخریب تالارهای حزب کارگر و دیگر مراکز وحدت اندام‌وار طبقه‌ی کارگر با دهقانان و پاشیدن بذر وحشت در میان توده‌ها. کارهای فاشیسم به تمام مبارزات سیاسی طبقه‌ی کارگر برای روشن کردن «حقوق» ضمانت شده در قانون اساسی می‌چربید. طبقه‌ی کارگر سه سال پس از چنین کنش‌هایی، کل فرم و سازمان‌هایش را از دست داد و به توده‌ای بدون ارتباط، چند پاره و پراکنده تنزل یافت. شرایط سیاسی کشور، بدون هیچ گونه دگرگونی مهمی در قانون اساسی عمیقاً تغییر کرد. زیرا قدرت کارگران و دهقانان کاملاً خنثی شده بود.

موقعیت سیاسی وقتی «دموکراتیک» است که طبقه‌ی کارگر به چنین وضعیتی تنزل یابد. در واقع در چنین شرایطی، گروه‌های موسوم به لیبرال بورژوازی می‌توانند بدون ترس از تبعات کشنده‌ی هم‌بستگی درونی دولت و جامعه: ۱- حساب‌شان را از حساب فاشیسم جدا کنند. گرچه خودشان آن را برای مبارزه علیه کارگران مسلح، تقویت و تحریک کرده‌اند. ۲- حاکمیت قانون را اعاده کنند - یعنی مناسباتی که امکان وجود سازمان‌های کارگری در آن رد نمی‌شود. لیبرال بورژوازی تنها به این دلیل می‌تواند از فاشیسم فاصله بگیرد که کارگران متفرق و سازمان نیافته در موقعیتی نیستند که به قدر کافی به بورژوازی فشار بیاورند. سازمان‌دهی توده‌ها چنان از هم پاشیده است که نمی‌تواند تناقضات سرمایه‌داری را به بحران عام جامعه و پیش‌درآمدی بر انقلاب تبدیل کند. از

طرف دیگر، اعاده‌ی حاکمیت قانون به این دلیل برای بورژوازی لیبرال امکان‌پذیر است که فاشیسم نتایج سی سال کار سازمانی را بر باد داده و شرایط مقدماتی بازگشت دموکراسی را مهیا کرده است. بورژوازی فقط در یک صورت آزادی سازمان‌دهی را به کارگران واگذار می‌کند: زمانی که مطمئن باشد کارگران تا درجه‌ای تنزل یافته‌اند که دیگر نمی‌توانند از این آزادی استفاده‌ای کنند؛ مگر ادامه‌ی همان کارهای ابتدایی. - بورژوازی لیبرال آرزومند است که این آزادی جز در بلندمدت، پی‌امدهای سیاسی نداشته باشد.

به طور خلاصه، «دموکراسی» وقتی نتواند در برابر فشار طبقه‌ی کارگر ظاهر آزاد دوام بیاورد، فاشیسم را سازمان‌دهی می‌کند. فاشیسم هم با در هم شکستن طبقه‌ی کارگر، امکان هستی «دموکراسی» را اعاده می‌کند. غرض بورژوازی این است که تقسیم کاری بی عیب و نقص به راه بیافتد: تناوب فاشیسم و دموکراسی وظیفه دارد که از تجدید حیات طبقه‌ی کارگر ممانعت به عمل آورد. اصلاح‌طلبان و ماکسیمالیست‌ها هم در این کار سهیم‌اند. هم‌چنین همه‌ی کسانی که می‌گویند شرایط کنونی کارگران ایتالیا، قابل قیاس با سی سال پیش است؛ یعنی با شرایط ۱۸۹۰ و پیش از آن. آن زمان طبقه‌ی کارگر نخستین قدم‌هایش را برمی‌داشت. دیگر شرکای فاشیسم کسانی‌اند که باور دارند این تجدید حیات بایستی با همان شعارها و در همان اشکال سی سال پیش رخ دهد. هم‌چنین همه‌ی کسانی که جدال میان بورژوازی «دموکراتیک» و فاشیسم را همان جدال میان بورژوازی رادیکال و محافظه‌کار می‌دانند. هم‌چنین همه‌ی کسانی که طوری درباره‌ی «آزادی‌های قانونی» یا «کار آزاد» داد سخن سر می‌دهند که گویی در ابتدای جنبش کارگران هستیم.

پذیرش این دیدگاه به معنای حبس بی‌رحمانه‌ی طبقه‌ی کارگر درون چرخ‌های تباہی است که بورژوازی می‌خواهد بر گردش بکشد. به گمان رفرمیست‌ها، کارگران و دهقانان ایتالیای امروز فقط می‌توانند امیدوار باشند که بورژوازی به دست خود آزادی‌های زیر را به ایشان بدهند: آزادی بازسازی و

زنده کردن سازمان‌ها، آزادی تاسیس دوباره‌ی اتحادیه‌ی اصناف، مجامع دهقانی، بخش‌های حزبی، مجامع حزب کارگر، فدراسیون‌ها، شرکت‌های تعاونی، مبادلات کارگری، ادارات کارگری، کمیته‌های تحدید آزادی کارفرمایان درون کارخانه. به باور اینان سازمان‌دهی مجاز، فشار توده‌ها را برای فراروی از مرزهای جامعه‌ی بورژوازی برخواهد انگیخت، آن هم با چنان شدت و حدتی که دیگر «دموکراسی» نمی‌تواند تاب آورد یا در برابرش مقاومت کند. اما ما تردیدی نداریم که در این صورت بورژوازی بار دیگر ارتش سیاه‌پوشان را برای از میان برداشتن رقبای مسلح خواهد کرد.

این چرخه‌ی نادرست چگونه شکسته می‌شود؟ حل کردن این مساله به معنای حل مساله‌ی انقلاب در عمل است. تنها یک راه وجود دارد: بازشناختن نقش توده‌ی عظیم کارگران طی گسترش بحران سیاسی بورژوازی، آن هم نه با دستاویز قرار دادن رواداری بورژوازی، بلکه با ابتکارهای اقلیتی انقلابی. از روزی که رژیم فاشیستی دچار بحران شد، کار حزب کمونیست همین بوده است. ماهیت این وظیفه «سازمانی» است (به معنای محدود کلمه) یا این که وظیفه‌ای «سیاسی» است؟ آن چه که در بالا گفتیم نشان می‌دهد حزب کمونیست تنها زمانی که در حل مساله توفیق یابد، خواهد توانست به درک تئوریک درستی از موقعیت برسد. در این مورد

ادامه در صفحه ۱۳

طالبان به عنوان یک نیروی جانی؛ ارتجاعی، عقب‌گرا؛ ضد آزادی و مدنیت یکی از دسته‌بندی‌های جنبش اسلام سیاسی نه محصول «جهالت» و «عقب‌ماندگی اجتماعی» مردم و جامعه افغانستان بلکه محصول و فراورده نظام کاپیتالیستی معاصر در جهان و در خدمت منافع و اهداف استراتژیک آن است.

دموکراسی و فاشیسم

«بازسازماندهی» طبقه‌ی کارگر به معنای آن است که در عمل نیروی جدیدی بیافرینیم و آن را واداریم در صحنه‌ی سیاسی مداخله کند. نیرویی که امروزه به شمار نمی‌آید، چنان که گویی هرگز وجود نداشته است. بدین‌سان سازماندهی به سیاست تبدیل می‌شود و بالعکس.

دو شرط بنیادی کار حزب کمونیست را ساده می‌کنند. یک: این واقعیت که حزب کمونیست از ضربه‌های فاشیسم جان سالم به در برده است. حزب کمونیست بخش سازماندهی شده‌ی طبقه، سازمان اقلیتی انقلابی و مجموعه‌ای از کادرهای حزب بزرگ توده‌ای است. ارزش مسیری که کمونیست‌ها در اولین سال‌های حزب دنبال کردند در همین است. هم‌چنین ارزش سازماندهی تکنیکی بی‌عیب و نقصی که یک سال پس از [قدرت گرفتن] دولت کودتا صورت گرفت. دو: این واقعیت که تناوب فاشیسم به دموکراسی و دموکراسی به فاشیسم، فرایندی مجزا از دیگر واقعیات سیاسی و اقتصادی نیست. این چرخه با گسترش و تشدید بحران فراگیر اقتصاد سرمایه‌داری و مناسبات نیروهای پرورده‌ی آن هم‌زمان است. بنابراین، انگیزه‌ی عینی قدرت‌مندی به سمت بازگشت توده‌ها به عرصه‌ی نبرد طبقاتی وجود دارد. هیچ یک از دیگر احزاب به اصطلاح کارگری از این شرایط برخوردار نیستند. همه‌ی آن‌ها طی توافقی بر زبان نیامده، ارزش سازماندهی آزادانه‌ی حزبی را مردود می‌شمارند. به علاوه این تز بورژوازی را نیز می‌پذیرند: تحکیم روزافزون اقتصاد سرمایه‌داری پس از بحران دوره‌ی جنگ. اکنون کارکرد سیاسی حزب کمونیست به واضح‌ترین شکل مشخص شده و به موثرترین وجه تکامل یافته است. آن هم به خاطر این واقعیت که تنها حزب کمونیست می‌تواند فراخوان ایجاد سازمانی را بدهد که به یک باره از مرزهای دست و پاگیری که میان سازماندهی حزبی و

سازماندهی اتحادیه‌ای کشیده شده، فراتر می‌رود. حزب کمونیست در پی آن است که وحدت طبقه‌ی کارگر را در زمینه‌ای وسیع‌تر، یعنی در مبارزه‌ی سیاسی تحقق بخشد. در این مبارزه، طبقه به میدانی بازمی‌گردد که برای نبردی مستقل علیه بورژوازی فاشیست و بورژوازی دموکرات و لیبرال آرایش یافته است. این سازمان را «کمیته‌های کارگران و دهقانان» برای مبارزه علیه فاشیسم تدارک دیده‌اند. برای آن که در تاریخ ایتالیا هم تایی را برای «کمیته‌های کارگری و دهقانی» بیاییم، باید به «شورای کارخانه‌ها» ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ و جنبشی رجوع کنیم که از آن‌ها به پا خاست. «شورای کارخانه‌ها» مساله‌ی وحدت طبقه و مساله‌ی فعالیت انقلابی برای براندازی نظم بورژوازی را یک‌سان می‌دانست و آن‌ها را به یک شیوه حل می‌کرد. «شورای کارخانه‌ها» وحدت سازمانی تمامی کارگران را تحقق بخشید و در عین حال مبارزه‌ی طبقاتی را به چنان درجه‌ای رساند که برخورد فرجامین اجتناب‌ناپذیر شد. این شورا هم قصه‌ی صلح اجتماعی و هم افسانه‌ی احمقانه‌ی سازمانی را نفی کرد که با اجازه‌ی بورژوازی در دل جامعه‌ی سرمایه‌داری تکامل می‌یابد. این افسانه که سازمان‌های مجاز از محدوده‌های بورژوازی فراتر می‌روند و آن را ذره ذره از محتوایش تهی می‌کنند. وحدت طبقه‌ی کارگر در زمین انقلاب حاصل شد؛ با در هم شکستن سازماندهی سیاسی-اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری از پایین. امروزه کمیته‌های کارگران و دهقانان تا چه حد می‌توانند همان کارکردهای انقلابی «شورای کارخانه‌ها» را به انجام برسانند؟ نخستین دوره‌ی حیات روزنامه‌ی ما به بسط تزهایی اختصاص یافت که به جنبش انجمن‌های صنفی مربوط بودند. «نظم نوین» از خلق خودانگیخته و تکامل این ارگان‌های حمایت کرد. اکنون ما بنای کار تبلیغاتی‌مان را بر مساله‌ی فعالیت انقلابی گذاشته‌ایم. حزب کمونیست نیز خود را وقف همین مساله کرده است. نقاط اشتراک و تفارق انجمن‌های صنعتی و کمیته‌ها

هر چه که باشد، پیوستگی این دو مساله (یکی وحدت طبقه و دیگری فعالیت انقلابی) انکارناپذیر است. این پیوند بسته به تلاشی است که در راه تحریک جنبش توده‌های بزرگ به انجام می‌رسانیم تا خویشتن را در فرمی ارگانیک بیان کنند. ما باید نطفه‌های نظم نوینی را که می‌خواهیم بیافرینیم در این جنبش بازباییم. تناوب نفرت‌انگیز میان فاشیسم و دموکراسی و تقسیم کار شوم این دو نظام، تنها زمانی به پایان خواهد رسید که این تلاش به نتیجه برسد.

نوامبر ۱۹۲۴



اگر باور مذهبی نابرابری و سپه‌روزی مردم را با توسل به ادراکات خرافی و غیرعقلایی پاسخ می‌دهد، ناسیونالیسم و فوهرگرایی با توسل به نژاد، خون، هیمن، پرچم و سرود می‌خواهد به مساله پاسخ بدهد. در جامعه و مناسباتی که هویت جمعی و انسانی انسان از او گرفته می‌شود و زندگی بی‌معنی می‌گردد، در فرجام ناسیونالیسم و مذهب احساس جمعی کاذب را به مردم القاء می‌کند.

گفتو شنود نشریه ...

گفتمان مسلط در دو دهه گذشته، با توجه به حضور امریکا و متحدانش در افغانستان، گفتمان مدرنیته و جامعه مدنی بود که در حال حاضر نیز، با وجود تحول ساختاری و دگرگونی اجتماعی جامعه پس از سلطه طالبان، این گفتمان به خصوص در میان رانده شده گان و فراریان، که بیشترین فعالان نهاد های جامعه مدنی بودند، همچنان گفتمان مسلط را تشکیل می دهد. سلطه و هژمونی نظری دیدگاه تئوریک «جامعه مدنی» در میان فعالان سیاسی - اجتماعی جامعه افغانستان اساساً بازتابی از موقعیت برتری بود/ است که نیروهای بورژوازی در عرصه سیاسی و فکری از آن برخوردار اند. در این گفتمان، مدرنیته مقوله محوری بی است که هم خواسته های گروه های بزرگ اجتماعی و جنبش های جاری را بیان می کند، هم مسیر تحقق آن ها را مشخص می کند، و هم تبیینی از علل عدم تحقق آن ها چه تاریخاً و چه در امروز جامعه افغانستان به دست می دهد. دستگاه فکری بقایای نیروهای چپ، به ویژه در دوران حاضر به شدت تحت تأثیر گفتمان مدرنیته و ملهم از آن است.

پارادایم «جامعه مدنی» بر اساس سیاست «دموکراتیزاسیون امپریالیستی»، پس از حمله امریکا و متحدانش، از پایگاه اجتماعی گسترده ای، به ویژه در شهرهای بزرگ و در میان اقشار تحصیل کرده و دانشگاه رفته، برخوردار گشت؛ و بخش وسیعی از این نهادها توسط مؤسسات مالی و نهادهای سرمایه داری جهانی از بالا سازمان داده شدند، بخش بزرگی از کسانی که امروزه دست به دامان نهادهای جهانی و قدرت های امپریالیستی شده و مشغول تومارنویسی هستند را همین ها و برخی از فعالان چپ تشکیل می دهد.

از آن جا که مارکسیسم و جامعه مدنی، در تبیین خود از عرصه جامعه و سیاست وجوه مشترکی دارند، چنین به نظر می رسد که این فعالان چپ، شاید از سر تقابل سیاسی با امارت اسلامی طالبان، که با مظاهر جامعه مترقی و مدنی در ستیز است و همچنان به دلیل آنچه که بر سر جامعه افغانستان به ویژه زنان آورده است در یک چنین موضعی قرار گرفته باشند. اما واقعیت امر این است که این مواضع از سر درک پوپولیستی و توهم عیان نسبت به جامعه مدنی بورژوازی و دیدگاه تئوریک آن است که هر از گاهی و به هر مناسبتی در این چند سال اخیر از زبان این ها بیان و فریاد زده می شود؛ و به نظرم این آن دلیل واقعی بی است که باعث شده و می شود تا این دوستان چپ، دچار یک چنین مغالطه عوامانه شوند.

تفاوت این دو دیدگاه، مارکسیسم و جامعه مدنی، اما در درکی است که این دو از میکانیسم تأثیرگذاری عرصه جامعه بر عرصه سیاست دارند. در دیدگاه جامعه مدنی، عروج کاپیتالیسم موجد پیدایش طبقات مدرن و جامعه مدرن می شود، و جدال اصلی اجتماعی جدال بین جامعه مدرن و جامعه پیشامدرن، یا جدال بین مدرنیته و سنت گرایی، است. با گسترش مدرنیته (روابط و فرهنگ مدرن)، یعنی گسترش «جامعه مدنی»، دموکراسی در عرصه سیاست نیز متحقق می شود و به این ترتیب این تمام طبقات و اقشار جامعه مدرن هستند که عامل پیشروی به سوی دموکراسی می باشد. این آن نقطه عزیمت نظری است که بخشی از فعالان سیاسی - اجتماعی نسبت به تحولات اجتماعی حاضر جامعه افغانستان دارند و از این جهت دست به دامان نیروهای «متمدن غربی» و «جامعه جهانی» می شوند تا آن ها مردم افغانستان را از شر نیروی «پیشا مدرن»، «غیرمدنی» و «ضدزن» نجات دهند. نیرویی که خود به تمام معنی محصول قدرت های «متمدن غربی» و «جامعه جهانی» اند.

اما حقیقت امر این است که مارکسیسم، یعنی سوسیالیسم کارگری، سوسیالیسم را آلترناتیوی برای تحقق مدرنیته قرار نمی دهد، بلکه مدرنیته را بیان ایده آلیزه ای از جامعه سرمایه داری می شناسد که ایده آلهای آن در عرصه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی با یکدیگر در تناقض اند. تناقضات مدرنیته، که نهایتاً ریشه در تناقضات عرصه اقتصاد به سبب استثمار طبقه کارگر توسط طبقه سرمایه دار دارد، نه فقط سبب می شود که ایده آل مدرنیته غیرقابل تحقق بماند، بلکه همواره وعده مدرنیته را به نیروی ایده نولوژیکی در بیراهه کشاندن مبارزات حق طلبانه توده ها می کند. معنای مشخص نقد مارکسیستی بر مدرنیته این است که سوسیالیست های کارگری در قبال گفتمان مسلط مدرنیته می باید نخست بر این حقیقت تأکید کنند که امروزه وضعیت اسفبار جامعه افغانستان، با تمام فلاکت اقتصادی، ناهنجاری های اجتماعی، عقب افتاده گی فرهنگی و حکومت ضدزن و دیسپوت امارت اسلامی سرمایه، صدا بته داده های اجتماعی جامعه مفروض ما، همه و همه محصول و راه آورد کاپیتالیسم جهانی و دولت های «مدرن» و «متمدن» اند؛ و نه اضافاتی و استثناهایی بر آن ها. راه حل های گفتمان مدرنیته، چه در شکل سکولار و جمهوری تمام عیار، و چه در شکل مدرنیته اسلامی، تنها راه حل هایی بر سرپوش گذاردن بر تناقضات ذاتی مدرنیته، یعنی تناقضات ذاتی جامعه سرمایه داری هستند. امید که این کوتاهه از جانب من توانسته باشد پاسخی در مورد پرسش و دلیل توهم و توهمات مطرح شده، باشد.

اما به نظر من گذر از این وضعیت در گرو توهم نداشتن و توسل نه جستن به نهادها، نیروها و قدرت های سرمایه داری و سازمان دادن نیروی سوم

نافی وضعیت سیاسی کنونی است؛ طبعاً که امر

گفتو شنود نشریه سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت حاضر، مواضع و برداشت جریان‌ها، فعالان و کنشگران سیاسی و اجتماعی افغانستانی

گزر و پل کردن کرودورهای منابع قدرت و سر سجدود به آستان آن‌ها فرو آوردن، اقبالی در مقبولیت یافتن و برگزیده شدن دوباره به عنوان ابزار پیش‌برد منافع استراتژیک نزد اربابان و ولینعمت‌های شان نیافتند. همه نیروهای راست و سران شان واله و سرگردان اند، هرچند که در آغاز حرکت‌های نظامی بی را به بهای از دست رفتن تعدادی از نیروهای رزمی، به راه انداختند؛ ولی نه قدرت‌های امپریالیستی و نه دولت‌های منطقه این نیرو را جدی نگرفته و حتی در حد یک تعارف هم با آن وارد گفت‌وگو نشدند چه رسد که به لحاظ سیاسی و نظامی از آن حمایت شان را اعلام بدارند.

اما نیروهای چپ و سوسیالیست؛ همان‌گونه که در پرسش هم به آن توجه داده شده است دو سال پس از بازگشت دوباره طالبان به قدرت و احیای امارت اسلامی که جامعه افغانستان شخم‌زده شد و از هر حیث زیر و رو گشت و به قهقراپی بدتر از قرون وسطی سوق داده شد، هیچ نیروی مرفقی بی از آن میان نیروهای چپ و سوسیالیست جامعه، که مدعی نماینده‌گی درد و ادبار و آرمان‌رهایی کارگران و محرومان هستند، پدیدار نشد و حرکتی قابل اتکاء و در یک بُعد وسیع اجتماعی، انسجام‌یافته و متشکل که بتواند افقی را ترسیم نماید که جامعه در وجود آن الترناتیو مطلوب و راه‌گشا را در یابد نه تنها که عرض وجود نکرد بلکه نیروهای چپ و سوسیالیست، که قاعدتاً وظیفه و رسالت شان را سازمان دادن، آگاه ساختن و شکل دادن به قطب آزادیخواهی به عنوان یک الترناتیو می‌دانند، خودشان در تشتت و بی‌افقی مفرط و اسفناکی به سر می‌برند. به همین دلیل

ارباب دلسته بودند و فکر می‌کردند که به همین ساده‌گی استفرغ نخواهند شد بلکه "جمهوریت" و ارزش‌های "دموکراتیک" و به همین گونه اقتدار و یا مشارکت معنادار این نیروها در قدرت، البته در زیر سایه ذات زوال‌جلال امیرالمؤمنین، تداوم خواهد یافت. این خوش‌باوری و یا در واقع توهم کودکانه تا امروز هم که سرشان به سنگ سخت واقعیت‌های عینی و مادی خورده است، در شکل و فرم مضحک و تراژیک تکرار می‌شود. نیروهای راست، سوای اتیکت‌های سازمانی، حزبی و ایدئولوژیک شان، همچنان به الطاف ارباب قدرت، به خصوص امپریالیسم امریکا و متحدانش در پیمان ناتو، چشم دوخته اند.

این نیروها در آغاز پس از رانده شدن از قدرت و بر افتادن از جاه و جلال و حشمت، چنین می‌پنداشتند که ستاره بخت و اقبال شان هنوز بی فروغ و بی‌رمق نشده است؛ و در پشت ابرهای سهمگین شکست و تحقیر، طلوع طالع و بال‌همای سعادت را در عالم اوهام شان مشاهده می‌کردند؛ و به همین دلیل بخشی از جنبش اسلامی-قومی در همراهی بعضی از روشنفکران لیبرال دموکرات، دست به دامان جوانی شدند که یک فضیلت اش فرزند یکی از رهبران جنبش اسلام سیاسی، احمدشاه مسعود، بودن است؛ کسی که گویا خود به فساد و درنده‌خویی پدر و همراهان پدر شریک نبوده است، هرچند که از برکت همین موقعیت به نان و نوایی رسیده باشد. این جماعت شارلاتان او را به رهبری "جبهه مقاومت" که یک نهاد سیاسی شدیداً از هم گسیخته، بی‌افق و مرتجع می‌باشد، و مبناهای مشترک فراوان و عمیقی ایدئولوژیک با طالبان دارند، برگزیدند. اما با وجود

سوسیالیسم کارگری: دو سال از بازگشت طالبان به قدرت و برپایی دوباره امارت اسلامی سرمایه در افغانستان می‌گذرد. حاکمیتی که در زیر سلطه آن زنده‌گی و هستی اجتماعی اکثریت قریب به اتفاق شهروندان کشور، به ویژه زنان، کارگران و در کل مردم محروم تباه و نابود شده است. از نظر شما موقعیت و وضعیت نیروهای مخالف امارت اسلامی طالبان، از راست و چپ، چگونه است و راه‌حل‌های مورد نظر آن‌ها برای برون رفت از این وضعیت هولناک چیست و تمایز میان دیدگاه‌ها و راه‌حل‌های مطرح شده را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

فهم آزاد: وضعیت و موقعیت آن جریان‌ها و نیروهای سیاسی که خودشان را اپوزیسیون امارت اسلامی طالبان تعریف می‌کنند، فارغ از این که چپ اند یا راست، آشفته و غم‌انگیز است. نیروهای راست از اسلامی-قومی تا لیبرال و جمهوری خواه که در قدرت سیاسی ساقط شده جمهوریست شریک بودند و یا در مدار آن روزگار می‌گذراندند، چه در آن دوران و چه همین اکنون و هم به لحاظ تاریخی هیچگاهی یک نیروی متکی به خود و مستقل نبوده اند. از این منظر در طول تاریخ موجودیت شان بند ناف آن‌ها به قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی وصل بوده و هر بار هم که به قدرت سیاسی دست یافته اند و یا شریک آن شده اند به یمن همراهی، حمایت و در معیت و رکاب قدرت‌های امپریالیستی بوده است. لذا تا آخرین لحظات فروپاشی حاکمیت "لیبرال دموکراسی" به رهبری اشرف غنی، همه از رأس تا انتها به الطاف

است که در غیبت یک چنین الترناتیو سیاسی، با وجود پیشینه جنایتبار و خیانت‌آمیز نیروهای راست، از لیبرال تا اسلامی - ناسیونالیست، این نیروها و روایت و گفتمان شان همچنان میدان‌دار است.

و اما در پاسخ به جزء دوم پرسش در رابطه به راه‌حل‌ها و تمایز میان دیدگاه‌های نیروهای راست، چپ و سوسیالیست جامعه افغانستان؛ پاسخ نیروهای راست برای برون رفت از وضعیت هولناک کنونی چیزی نیست به جز تداوم اتکا به حمایت سیاسی و دخالت قدرت‌های بزرگ. این نیروها که در مجموع طرفداران و حامیان "جمهوری اسلامی" خوانده می‌شدند در تلاش‌اند که از طریق بتوانند در قدرت سهم شوند. در درجه نخست شراکت سیاسی برای شان اهمیت دارد، چون به لحاظ مبانی ایدئولوژیک و اعتقادی بخش وسیعی از این نیروها با امارت اسلامی طالبان و تطبیق احکام شرع اسلامی مشکلی ندارند و از این جهت همزاد طالبان‌اند. در درجه دوم، علی‌الرغم باد زدن به گفتمان تباری و "عدالت قومی"، که بخش غالب این گفتمان از جانب همین نیروها، با هر قد و قیافه‌یی که به خود بگیرند و هر ادعایی که مطرح نمایند، به اذهان آحاد جامعه تزریق می‌شود، این جماعت منافع اقتصادی‌یی دارند که نمی‌خواهند از آن محروم گردند و یا سرمایه و ملکیت‌های باد آورده‌شان را تماماً از دست بدهند. در صورتی که سران طالبان به یک چنین سهمی تن بدهند و منافع اقتصادی سران چپ‌اولگر رژیم قبلی را لحاظ نمایند، این‌ها جهت بعیت به امیرالمؤمنین تا آستان او با سر خواهند دوید و راستش گزینه‌یی جز این هم ندارند. بنابراین الترناتیو مطلوب برای این نیروها پیوستن به حاکمیت و بوسه‌زدن به شمشیر خونین آن است.

در سطح نظری و گفتمانی بخش کوچکی از نیروهای چپ هم‌چنان قایل به مبارزه طبقاتی و

مبارزه برای تحقق سوسیالیسم است. بنابراین هم در بُعد تئوریک-نظری و هم در چشم‌انداز عمومی سوسیالیست‌ها خواهان بر افتادن مناسبات حاکم اقتصادی و روبنای سیاسی متناظر با آن هستند. سوسیالیست‌ها مبارزه علیه ارتجاع حاکم و مبانی ایدئولوژیک آن را جز انتگیره مبارزه برای بر افتادن مناسبات کارمزدی و تمام مظاهر آن می‌دانند. از این منظر در تقابل با همه صاحبان سرمایه و صنایع، احزاب بورژوایی و امارت اسلامی سرمایه قرار دارند. اما چپ به یک معنی خیلی فراخ و گسترده است و شامل گرایش‌های متضاد و متفاوتی می‌شود. امروزه بخش اعظم نیروهای بازمانده از هر دو نحله چپ محصول یک دوران تاریخی‌اند که مدت‌ها است آن دوران سپری شده است. بخش زیادی از این نیروها قادر به درک وضعیت جدید نیستند و برای شان این وضعیت گویا تکرار گذشته است؛ چون تکرار گذشته است، فکر می‌شود که پاسخ برای وضعیت جدید نسخه دیر آشنای چپ قدیم است، که البته با توجه به دگردیسی فکری این نیروها، وجه غالب آن را "گفتمان مدرنیته" و "جامعه مدنی" با چاشنی مفاهیم سوسیالیستی تشکیل می‌دهد. به همین دلیل هم است که این روزها نسخه‌های کهنه در قالب‌های جدید ارائه می‌شوند.

همان‌گونه که بارها گفته و نوشته‌ام نکته اتکاء سازمان‌ها و محافل چپ در هیچ مقطع‌یی از تاریخ مبارزاتی شان در جامعه افغانستان طبقه کارگر نبوده است. بلکه در یک سطح عمومی دیدگاه غالب بر سازمان‌های چپ ملهم و متأثر از آنچه که "سوسیالیسم جهان سومی" خوانده می‌شود، بود که آن نیز خود چیزی نبود جز ناسیونالیسم چپ میلانانت بورژوائی خواهان رشد صنعتی و گذار از عقبمانده‌گی که ریشه در تکامل سوسیالیسم بورژوائی و سیر تاریخی آن در جهان سوم و کمونیسم روسی و شعبات آن دارد. این درک عمومی هنوز هم درک مسلط بر جریان‌ها و بقایای بازمانده چپ را می‌سازد.

بنابراین الترناتیو معقول از نظر ما سازمان‌یابی و فعالیت متشکل مبارزان و فعالان سوسیالیست است. یک نیروی پراکنده، متشتت و بی‌افق با وجود هر تلاش صمیمانه‌یی که فعالان آن انجام دهند فراتر از دنباله‌روی، تمجید از حرکت‌های انفرادی و در نهایت دنبال قافله راه افتادن نیست، قافله که قافله سالار آن را جنبش‌های اجتماعی دیگر تشکیل می‌دهد و مقصد و هدف دیگری را به پیش می‌گیرد و منزل مقصود دیگری سوی آنچه که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر برای آن تلاش و مبارزه می‌کند، دارد. در حقیقت امر دخالت‌گری اجتماعی و شکل دادن به یک الترناتیو مستلزم درک درست از وضعیت و در گرو طرح یک استراتژی روشن سیاسی است که بتواند مسیر مبارزات را از نقطه آغاز آن تا متشکل شدن و سازمان‌یافتن و کسب نیروکردن برای پاسخ دادن به نیازهای جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و بسیج نیرو در گستره اجتماع برای مقابله با ارتجاع و استبداد حاکم در هیأت امارت اسلامی و سرانجام تسهیل امر انقلاب و برپائی حکومت کارگری، ترسیم نماید.

سوسیالیسم کارگری: این دیگر بر همه‌گان روشن است و همان‌گونه که همه شاهد بودیم و می‌دانیم قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های ارتجاعی منطقه و نهادهای بورژوائی در زمینه سازی برای بازگشت طالبان به قدرت سیاسی نقش و سهم بزرگی ادا نمودند، به ویژه دولت امریکا. به نظر شما دلیل توهم فعالان و کنشگران سیاسی و اجتماعی جامعه افغانستان نسبت به "جامعه جهانی" یعنی قدرت‌های امپریالیستی، چیست؟ چرا این‌ها همچنان جهت خلاصی و رهایی جامعه از زیر سلطه خون‌بار طالبان، به عاملان و مهندسان اصلی فاجعه جاری (دولت‌ها، نهاد و قدرت‌های سرمایه‌داری) توسل می‌جویند و به این توهم در میان آحاد جامعه نیز دامن می‌زنند علت این کنش‌ها و رفتارها چیست؟ چرا با وجود مواجهه با واقعیت‌های مادی و انکارناپذیر یک چنین

درک و تصویری در میان نیروها و فعالان اجتماعی از احزاب شروع تا فعالان جامعه مدنی، به ویژه چپها، وجود دارد و به نوعی در هر همایش و آکسیون اعتراضی نیز ابراز می‌شود؟

فہیم آزاده: دلیل توهم بخش وسیعی از فعالان و کنشگران سیاسی - اجتماعی افغانستان از احزاب اسلامی تا لیبرال و فعالان جامعه مدنی و حتی برخی از فعالان و نهادهای چپ نسبت به "جامعه جهانی"، یعنی قدرت‌های امپریالیستی از این درک و باور عقیم ناشی می‌شود که این جریان‌ها طالبان و نیروهای دیگر اسلامی - قومی هم‌جنس و هم‌سنخ طالبان را نه محصول نظام و مناسبات سرمایه‌داری حاکم و در خدمت آن بلکه «وصله ناجور» بر تن آن و ذاتاً محصول عقب‌مانده‌گی، روستازده‌گی و جهالت و عصبیت مذهبی مردم افغانستان می‌شمارند؛ مردمی که گویا بر خلاف منافع خودشان در تعارض و تقابل با «مدرنیسم» و ارزش‌های «غربی» قرار گرفته‌اند. یک چنین درک و ادعایی در کل همه مردم را هم‌ردیف و هم‌سنگ طالبان و جنبش‌های ارتجاعی از این جنس، می‌شمارند.

همان‌گونه که در پرسش به درستی به آن نیز اشاره شده است، سرمایه‌داری جهانی در رأس امپریالیسم امریکا و قدرت‌های منطقه‌یی بر سر شکل دادن به آینده سیاسی جامعه افغانستان و تأمین منافع استراتژیک شان سال‌ها پیش به اجماع رسیده بودند و این آن بستری بود که زمینه بازگشت امارت اسلامی طالبان را فراهم ساخت و در نهایت به مسند قدرت نشاند. بنابراین طالبان و سایر نیروهای اسلام سیاسی، نه موجودات فرود آمده از مریخ و یا سیاره دیگری بلکه محصول و فرآورده نظام کاپیتالیستی جهان معاصر به ویژه در منطقه غنی از منابع زیرزمینی و موقعیت با اهمیت جیو-استراتژیک آسیای مرکزی و خاورمیانه هستند.

فارغ از سهم خواهی و گاه‌آ جدال و تقابل خونین نیروهای «اسلام سیاسی» در قالب القاعده، داعش، طالبان و... با جناح‌های دیگر و «متمدن‌تر» بورژوازی جهانی این نیروها مجزا و بی‌ربط از فعل و انفعالات و سوخت و ساز سیستم کاپیتالیستی در یک کلیت واحد و به عنوان یک ساختار مسلط جهانی نیست. بنابراین سوی سیمای قرون وسطایی رهبران طالبان و بدون نگاه یکجانبه به مبانی ایدئولوژیک و سیاست‌های سخت‌گیرانه و ضدزن آن، این نیرو و دولت و ساختاری را که شکل داده است همه در خدمت این نظام و پاسبان منافع آن هستند و خواهند بود. این را سال‌ها است که گفته و نوشته ایم، ولی برخی از بازمانده‌های چپ بورژوا-ناسیونالیست که دیگر با ادعاهای گذشته شان وداع گفته‌اند و اکنون هم در بهترین حالت از فعالان و دست‌اندرکاران نهادهای جامعه مدنی دیاسپورا (مهاجران و فراریان) در گوشه و کنار جهان، به خصوص اروپا و امریکای شمالی، هستند، چنان شیفته و دلپسته «جهان آزاد»، «مدنیت غربی» و «امپریالیسم مترقی» اند که چشمان شان را به روی واقعیت‌های تلخ و انکارناپذیر عینی و زمینی بسته‌اند و باور ندارند که همین قبله آمال و الگوی جهانی شان، قدرت‌های سرمایه‌داری در رأس امریکا و متحدان شان بودند و هستند که این بربریت را به مردم، اعم از زن و مرد و کودک افغانستان، تحمیل کردند.

این در حالی است که این نیروها، به ویژه نهادها و فعالان منفرد چپ و سوسیالیست، طی این دو سالی که امارت اسلامی سرمایه بر پا داشته شده است، حتی یک گام کوچکی هم در جهت سروسامان دادن به صف خود و در نهایت پی‌ریزی یک نیروی سوم نافعی وضعیت موجود بر نداشته‌اند. نه تنها که عرضه یک چنین کاری را در خود نمی‌بینند بل در تکفیر و مذمت فعالیت جمعی، قلم زده و سخن می‌گویند.

مانند گذشته، دورانی که رژیم قبلی داشت آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، بر اساس توهمی که نسبت به بورژوازی جهانی، نهادها و دولت‌های سرمایه‌داری دارند دست به دامان همین نیروهای امپریالیستی و «مدرن» و «متمدن» شده و برای «نجات جامعه»، «رفع اپارتاید جنسیتی اسلامی» و «تأمین حقوق مدنی مردم» از آن‌ها و نیروهای که خود یک پای ثابت بربریت جاری در کشور هستند، با نوشتن تومار طلب کمک می‌کنند تا به «داد» مردم افغانستان برسند و آن‌ها را از بلاهت و قساوت امارت اسلامی سرمایه نجات دهند.

این نیروها و فعالان اجتماعی از احزاب شروع تا فعالان جامعه مدنی، به ویژه چپ‌ها، توهم خودشان را نسبت به بورژوازی جهانی و نهاد‌های بین‌المللی سرمایه‌سالار «درک درست از وضعیت» و «افشای واقعیت‌های جامعه افغانستان» می‌شمارند که توگویی «جامعه جهانی» مورد ارجاع شان از این همه زن‌ستیزی، فلاکت اجتماعی و رانده شدن نیمی از پیکره جامعه به پستوی خانه‌ها بی‌خبر اند. این دوستان که گویا «هم‌گام با زمان حرکت می‌کنند» و پس از سال‌ها دم زدن از سوسیالیسم تازه به این درک و درایت رسیده‌اند که صحبت از سوسیالیسم و تلاش برای آن در جامعه‌یی چون افغانستان «رویای زیبا»یی است که «رویا» باقی خواهد ماند؛ از این منظر و نگاه، کسانی که به توهم و توهم‌پراکنی این جماعت، انتقاد و مستدل پرداخته و می‌پردازند و برای شکل‌یافتن صف مستقل اجتماعی و از یک موضع رادیکال و طبقاتی در حد خود تلاش می‌ورزند، از جمله فعالان سوسیالیست کارگری را «بی‌عرضه»، «غیرمسئول» و «فلسفه باف و خیالپرداز» می‌خوانند. اما ریشه این توهم کجاست؟ چرا و چگونه با وجود مواجه شدن با واقعیت‌های عینی و انکارناپذیر یک چنین درک و باور واهی‌یی می‌تواند به موجودیت اش ادامه دهد، نه تنها این بل از طرق مختلف توجیه، فورموله و بیان شود؟

روایتی کمونیستی از بلشویسم

به نقل از مجله پژوهشی نگاه شماره ۲۲



جعفر رسا

به کل جنبش سوسیالیستی کارگران تامین نشوند. او می نویسد:

«خطر از آن جا ناشی می شود، که آن‌ها بخواهند از یک ضرورت، فضیلت بسازند و بخواهند تاکتیکی را - که اجباراً در چنین شرایط دشواری بر آن‌ها تحمیل شده است - حالا از نظر تئوری در تمام موارد تثبیت نمایند و آن را به عنوان نمونه‌ی تاکتیک سوسیالیستی پرولتاریای جهانی توصیه کنند، تا مورد تقلید دیگران نیز قرار گیرد. وقتی آن‌ها به این نحو در مقابل خود قرار می گیرند و خدمت واقعی و تردیدناپذیری که انجام داده‌اند را زیر پوشش اقدامات غلطی مخفی می کنند که به حکم اجبار به آن‌ها تحمیل شده بود، در آن صورت آن‌ها خدمت نامطلوبی به همان سوسیالیسم بین‌المللی می کنند که به خاطر آن جنگیده و مرارت کشیده‌اند. زیرا آن‌ها می خواهند همه‌ی انحرافانی که در روسیه به علت جبر و اجبار رخ داده است را به عنوان کشفیات تازه‌ای حفظ کنند، حال این که این خطاها در تحلیل نهایی چیزی به جز عوارض جانبی ورشکستگی سوسیالیسم بین‌المللی در وضعیت کنونی جهان نیستند.»

حال آن که برای ماتیک:

«انقلاباتی که پیش از همه در روسیه و چین موفق شدند، در معنای مارکسی انقلابات کارگری یا پرولتاریایی نبودند،

بسته شده است. اما کماکان پاسخ به سئوالات مهمی برای جنبش کارگری سوسیالیستی، آن هم در یک مقیاس جهانی، ناروشن مانده است. آیا انقلاب اکتبر و حکومت شوراهای، الگوی مناسبی برای انقلاب بعدی کارگری است؟ آیا نحوه‌ای که حزب بلشویک رابطه‌ی خود را با جنبش کارگری روسیه و تشکل‌های توده‌ای آن تعیین کرد، الگویی است که باید کماکان نسخه برداری شود؟ آیا شکست انقلاب اکتبر، ریشه در اشتباهات تاریخی حزب بلشویک و رهبر آن لنین دارد و یا باید علل این شکست را در جای دیگری جست و جو کرد؟ قطعاً نود سال بعد از وقوع انقلاب اکتبر و همه‌ی تحولاتی که این واقعه جهان معاصر را قویاً از خود متأثر کرده است، باید بتوان بدون هر گونه غرض ورزی و تنگ نظری به این سئوالات پرداخت. در این دفتر «نگاه» دو مقاله از دو متفکر سوسیالیستی درج شده است: نوشته‌ی «انقلاب روسیه» از رزا لوکزامبورگ در واپسین سال‌های انقلاب روسیه نوشته شده است و به این انقلاب هم چنان که در جریان است، می‌پردازد؛ و مطلب «علیه کمونیسم بلشویک» از پل ماتیک، که چندین دهه بعد از پایان این انقلاب و ساختاری شدن ارگان‌های سیاسی و اجرایی حکومت روسیه شوروی به رشته‌ی تحریر آمده است.

تاریخ نگارش این دو نوشته در برخورد این دو متفکر به انقلاب روسیه و رهبران آن بی شک موثر است. برای لوکزامبورگ، آن چه او اشتباهات حزب بلشویک در جریان انقلاب می‌داند، اشتباهات تاکتیکی هستند که باید تصحیح شده و به هیچ وجه

پرداختن به انقلاب اکتبر در روسیه، آن هم نود سال بعد از وقوع آن، ممکن است صرفاً ارزش تاریخی داشته باشد. ماحصل این انقلاب دیگر، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و استقرار نظام تمام و کمال اقتصاد بازار در روسیه، به نظر می‌رسد کاملاً روش باشد. انقلاب اکتبر هر چه بود یک انقلاب شکست خورده است و این یک واقعیت تردیدناپذیر است.

مدافعین نظام سرمایه داری و نظریه پردازان این نظام از همان وقوع انقلاب، روی کار آمدن قدرت کارگری در روسیه را مترادف با هرج و مرج، اغتشاش و دیکتاتوری می‌دانستند. به باور اینان، تحولات بعدی این انقلاب نتیجه‌ی حتمی آن بود. برای آنان هر انقلاب کارگری که بخواهد اقتصاد بازار و حکومت پارلمانی را براندازد، به اغتشاش و دیکتاتوری منجر می‌شود. در مقابل، رژیم روسیه شوروی و نظریه پردازان آن نیز برای دهه‌ها هر منتقد ضد سرمایه داری، که در عین حال نظام حاکم در روسیه را سوسیالیستی نمی‌دانست و در مقابل اجحافات حزب کمونیست شوروی و دولت آن انتقادی را مطرح کرده بود، در کنار راست‌ترین و ارتجاعی‌ترین مدافعان سرمایه داری قرار دادند. و آن جا که برای‌شان ممکن بود، چنین منتقدانی را در مقابل جوخه‌های اعدام قرار داده و یاروانه‌ی اردوگاه‌های کار اجباری و تبعید کردند. حکم تاریخ البته جواب این بی رحمی سیاسی حاکمان روسیه شوروی را داده است. اکنون دیگر بیش از بیست سال است، که کارنامه‌ی رژیم سابق حاکم بر روسیه شوروی و حزب کمونیست آن

روایتی کمونیستی از بلشویسم

که به ظهور انجمن‌های آزاد و برابر تولید کنندگان مستقیم منجر شوند، بلکه این‌ها انقلابات سرمایه داری دولتی بودند، که بنا به شرایط عینی نتوانستند به سوی سوسیالیسم حرکت کنند. در این جا، جهانی بینی مارکسی صرفاً به عنوان یک ایدئولوژی برای توجیه عروج سیستم‌های تعدیل شده‌ی سرمایه داری به خدمت گرفته شد، که حالا دیگر نه با مکانیسم رقابت بازار، بلکه از راه کنترل یک دولت اقتدارگر تعیین و تنظیم می‌شد. این انقلابات بر پایه‌های دهقانی بنا شدند، ولی برای صنعتی کردن شتاب آور، برنامه ریزی شدند تا یک طبقه‌ی کارگر صنعتی به وجود آورند. این‌ها آمادگی داشتند، که طبقه‌ی سرمایه دار سنتی و نه سرمایه به عنوان یک رابطه‌ی اجتماعی را لغو کنند. این نوع از سرمایه داری توسط مارکس و طرف داران اولیه‌ی او پیش بینی نشده بود، گر چه حتا آن‌ها نیز از کسب قدرت دولتی برای سرنگونی طبقه‌ی سرمایه دار پشتیبانی کردند، ولی با این هدف که خود دولت را از بین ببرند.»

از این رو برای ماتیک:

«قدرت، نه چیزی دیگر، فقط قدرت؛ برای این هدف است، که تمام عقل سیاسی لنین نهایتاً به آن ختم می‌شود. این حقیقت که راه رسیدن به هدف؛ وسیله‌ای که آن هدف را هدایت می‌کند؛ به نوبه‌ی

خود طریقی را که آن قدرت اعمال می‌کند، تعیین می‌کند، راهی بود که لنین دل واپسی کمی نسبت به آن داشت. برای لنین، سوسیالیسم در نهایت نوعی از سرمایه داری دولتی، به اقتباس از «نمونه‌ی اداره‌ی خدمات پُست آلمان بود». و این سرمایه داری دولتی بود، که در راهش لنین از آن گذشت. برای این که در حقیقت چیز دیگری نبود، که لنین بخواهد از آن سبقت بگیرد.»

چنین ارزیابی‌ای از انقلاب اکتبر و نقش لنین در آن، به باور من ساده لوحانه و غیر تاریخی است. اول این که چنین ارزیابی‌ای واقعیت بلشویسم دوره‌ی قبل از انقلاب و طی سال‌های انقلابی را کاملاً نادیده می‌گیرد. بلشویسم گرایش بلامنازع سوسیالیستی و رادیکال در جنبش کارگری روسیه بود. حزب بلشویک، یک حزب عمیقاً کارگری با نفوذ گسترده در این جنبش بود. رهبران آن و آتوریته‌ی آن‌ها برخاسته از مشروعیت سیاسی آن‌ها در جنبش کارگری روسیه بود. بلشویسم طی سال‌های جنگ جهانی اول از معدود گرایش‌های رادیکال کارگری در جنبش جهانی سوسیالیستی معاصر خود بود.

دوم این که از نظر تشکیلاتی، حزب بلشویک در دوره‌ی پیش از انقلاب اکتبر و در سال‌های انقلاب، حزب آهنینی که از یک ساختار کاملاً بورکراتیک برخوردار باشد و کمیته‌ی مرکزی آن در کنترل تمام و کمال امور آن باشد، نبود. این یک تصویر کذایی از این حزب است که در سال‌های بعد از انقلاب، تاریخ نگاران رسمی حزب کمونیست شوروی درباره‌ی آن ساخته‌اند. حزب بلشویک عمدتاً یک ساختار فدراتیو داشت، که کمیته‌های منطقه‌ای و محلی آن از اختیار عمل وسیع تشکیلاتی برخوردار بودند. آتوریته‌ی کمیته‌ی مرکزی اساساً یک

آتوریته‌ی سیاسی بود. آن چه این حزب را به عنوان یک نهاد به هم می‌پیونداند، باورهای عمومی‌ی بود که جنبش کارگری و جامعه دربار‌ی بلشویسم داشت. از این رو، معیار عضویت در این حزب بسیار وسیع‌تر از آن بود که در سازمان‌های فرقه‌ای چپ در ایران از چنین امری فهمیده می‌شود. این چنین حزبی، آن دستگاهی نبود که کسی به نام لنین بتواند - به باور ماتیک - امیال قدرت طلبانه‌ی خود را از طریق آن دنبال کند.

سوم این که منتقدین حزب بلشویک دوران انقلاب اکتبر و واپسین سال‌های پس از آن به یک نکته‌ی بسیار مهم معمولاً بی توجه‌اند. استراتژی کسب قدرت در روسیه برای حزب بلشویک تنها در کنار چشم انداز انقلاب سوسیالیستی در اروپا معنا می‌داد. آن‌ها این انقلاب را به صرف تسخیر قدرت در روسیه انجام ندادند. واقعیت این است، که انقلاب روسیه هم گام با شورش‌ها، اعتصابات و قیام‌های مشابهی در چندین کشور اروپا شد؛ ولی هیچ کدام از آن‌ها به قدرت گیری کارگران منجر نشد و یا اگر شد، مدت این قدرت گیری بسیار کوتاه بود. در چنین شرایطی، برای حزب بلشویک مسأله‌ی در قدرت ماندن تا زمان تغییر اوضاع جهانی به نفع جنبش کارگری، یک استراتژی اساسی بود. برخورد به مسأله‌ی ارضی، یا مسأله‌ی ملی، یا مسأله‌ی جنبش‌های استقلال طلبانه در شرق، یا انترناسیونال دوم، و سیاست اقتصادی نوین در روسیه، اساساً تاکتیک‌هایی برای ماندن در قدرت تا فرارسیدن شرایط بهتر بودند. انتقادات لوکزامبورگ به این تاکتیک‌ها کاملاً موجه و داعیانه است و تاریخ نشان داده است، که بخش قابل ملاحظه‌ای از انتقادات او در این زمینه‌ها حتا درست بوده‌اند.

روایتی کمونیستی از بلشویسم

اما اشتباهات بلشویک‌ها در این زمینه‌ها موجب برای نفی نیت انقلابی آن‌ها به نفع جنبش جهانی سوسیالیستی نیست.

در فاصله‌ی سال‌های انقلابی ۱۹۱۷ و اواخر دهه‌ی بیست میلادی، یعنی زمانی که یک فرصت جدید جهانی برای جنبش کارگری فراهم می‌شود و نظام سرمایه داری بار دیگر یک بحران اقتصادی گسترده را تجربه می‌کند، حزب بلشویک دچار یک تحول اساسی می‌شود که دیگر از وقوع این فرصت مهم برای جنبش سوسیالیستی بهره نمی‌گیرد.

دقیقا در شرایطی که افق انقلاب اروپا کم رنگ شده بود، جنگ داخلی در روسیه خرابی و فلاکت گسترده بر جا گذاشته بود، قدرت‌های امپریالیستی ده‌ها فتنه و شورش علیه دولت جدید کارگری در روسیه فراهم می‌کردند و مساله‌ی حفظ حیات در صدر امور جامعه قرار گرفته بود، تمایل به تمرکز قدرت برای تخصیص منابع و برای پاسخ گفتن به این ضروریات یک تمایل قابل فهم و موجه بود. اما آن چه اشتباه اساسی حزب بلشویک در روسیه بود، عدم فهم این موضوع بود که حفظ قدرت به هر قیمت - به ویژه به قیمت حذف نهادها و ارگان‌های کارگری، که بر حدود و اعمال چنین تمرکزی کنترل نهایی و محدود کننده داشته باشند - مجاز نبود. حکومت انقلابی دوران انقلاب حتما به یک حکومت با ثبات در دوران پس از این شرایط تبدیل می‌شود. حذف نهادها و ارگان‌هایی که اساس حکومت کارگری دوران با ثبات پس از انقلاب هستند، یک اشتباه تاکتیکی از طرف بلشکویک‌ها نبود، بلکه یک اشتباه اساسی بود که نافی اهداف انقلاب کارگری شد. با تقلیل و حذف نهادهای

قدرت مستقیم کارگری مانند کمیته‌های کارخانه‌ها، محدود کردن دخالت آن‌ها در کنترل مستقیم بر دولت بلشویکی، تمرکز بیش تر ارگان‌های دولتی در کنار تمرکز بیش تر نهادهای اقتصادی، اجرایی و نظامی، حزب بلشویک ابتکار عمل و دخالت گری جنبش کارگری روسیه در تحول جامعه را به شدت حرص کرد. در چنین شرایطی، افق ناسیونالیستی بوژوازی روسیه، که همواره خواهان ایجاد یک روسیه‌ی متمرکز، قدرت مند و صنعتی در صحنه‌ی جهانی بود، به افق غالب در جامعه و در حزب بلشویک تبدیل شد. چنین افق ناسیونالیستی‌یی از نظام هر چه متمرکزتر دولت و حزب بلشویک برای پیش رفت اهداف خود بهره جست و دیگر حتا زمانی که اوضاع جهانی متحول شده بود، به امر انقلاب جهانی کارگری واقعی نگذاشت. با غالب شدن این افق بر حزب بلشویک، به حزب دیگری و به رهبران دیگری برای این حزب نیاز بود. تسویه‌های خونین سال‌های سی میلادی در روسیه، چیزی به جز نهایی شدن عواقب غلبه‌ی این افق بر حزب و دولت شوروی نبود.

البته تحول یک حزب کارگری با افقی بین‌المللی به یک حزب بورژوازی با افقی کاملا ناسیونالیستی، یک امر دشوار به نظر می‌رسد و البته بی شک نیز چنین بوده است. اما این تحول، یک امر غیر ممکن نبود. احزاب سیاسی، و نه فقط احزاب سوسیالیستی کارگری، چنین تحولاتی را بارها در تاریخ معاصر تجربه کرده‌اند. احزاب سیاسی، نهادهای ثابت و لایتغیر نیستند. منتقد سوسیالیست انقلاب روسیه باید بر چگونگی این تحول مذاقه کند و نه این که این تحول را از پیش غیرقابل اجتناب و حتمی بداند؛ آن هم به این علت که فردی به نام لنین حزبی را ساخته بود، تا به امیال قدرات طلبانه‌ی او پاسخ دهد و در اولین فرصتی که به دست آمد، موفق به این کار شد.

در این جا جا دارد توصیه‌ی داعیانه‌ی لوکزامبورگ را یادآور شویم، که در بررسی انقلاب روسیه نوشت:

«شرط نهان و ناگفته‌ی دیکتاتوری پرولتاریا به مفهومی که مورد نظر لنین و تروتسکی است، این است که تغییر و تحول سوسیالیستی امری است که برای آن نسخه‌ی حاضر و آماده‌ای در جیب حزب انقلابی وجود دارد و فقط باید آن را با انرژی به مرحله‌ی اجرا در آورد. اما متأسفانه - و یا شاید هم خوش بختانه - چنین نیست. تحقق عملی سوسیالیسم به عنوان یک سیستم اقتصادی و اجتماعی و حقوقی موضوعی است، که کاملا در رابطه با آینده‌ی ناروشنی قرار دارد و بسیار بعید است که مجموعه‌ای از دستورات آماده‌ی قبلی - که فقط باید به مرحله‌ی اجرا در آیند - باشد. آن چه ما در برنامه‌ی خود داریم، فقط معدودی رهنمودهای کلی است که مسیری را نشان می‌دهند، که طی آن باید اقداماتی را - که اکثرا خصلت منفی نیز دارند - به عمل در آورد. به طور تقریبی این را می‌دانیم، که چه چیزهایی را باید ابتدا از میان برداریم، تا راه را برای اقتصاد سوسیالیستی باز کنیم. و بر عکس، برای هزاران اقدام دقیق علمی کوچک و بزرگ که به خاطر اصول سوسیالیستی در اقتصاد، در حقوق و در همه‌ی مناسبات اجتماعی باید اجرا شوند، هیچ گونه برنامه‌ی حزبی سوسیالیستی و هیچ گونه کتاب و دستوری نداریم. البته این یک نقص نیست، بلکه اتفاقا امتیاز و برتری سوسیالیسم علمی بر سوسیالیسم تخیلی است. سیستم اجتماعی سوسیالیستی می‌باید و می‌تواند فقط یک محصول تاریخی باشد. مولود مکتب تجربی خود می‌باشد و در لحظه‌ی تحقق خود از تکوین زنده‌ی تاریخ -

گفت و شنود نشریه

سوسیالیسم کارگری در مورد وضعیت حاضر، مواضع و برداشت جریان‌ها، فعالان و کنشگران سیاسی و اجتماعی افغانستانی

سوسیالیسم کارگری: اگر ممکن است، با وجود شکل‌گیری دو قطب رقیب و متعارض در عرصه بین‌المللی، دلیل عدم به "رسمیت شناسی" امارت اسلامی طالبان و همچنان عدم حمایت سیاسی و نظامی قدرت‌های جهانی و منطقه‌یی از نیروهای بازمانده و متواری نظام ساقط شده جمهوری را توضیح دهید؟

یونس سلطانی: دو قطب متعارض و رقیب در سطح بین‌المللی که به آن در پرسش اشاره شده است، علی‌الرغم رقابت شدید میان آن‌ها، این دو قطب نقطه اشتراکی بسیار مهمی با هم دارند. آن نقطه مشترک حاکمیت سیستم اقتصادی سرمایه در آن کشورها است که موجودیتش بر کنترل بر بازارهای فروش قبلی و کسب مارکیت‌های جدید استوار است. تقسیم مجدد حوزه‌های اقتصادی و بازتعریف نظم امپریالیستی به دلیل افول و زوال قدرت اقتصادی و نظامی یک کشور و عروج کشور رقیب دیگری ممکن می‌گردد. دلیل اصلی رقابت میان قدرت‌ها، تأمین منافع استراتژیک آن‌ها است، تأمین و تثبیت این موقعیت و برتری بسته به شرایط زمانی، گاهی از طریق دیپلماسی و گاهی هم از راه جنگ ممکن می‌شود. هدف غایی این رقابت‌ها کسب سود بیشتر با صرف کمترین هزینه است. این رقابت‌ها آنگونه که می‌دانید محدود به رقابت میان کشورها نیست. سرمایه‌داران در محدوده یک کشور هم به عنوان بخشی از نظام سرمایه‌داری با هدف

کسب سود بیشتر در رقابت با هم پرداخته و بر اساس خصوصیت پراگماتیستی سرمایه‌داری با یکی از جناح‌های رقیب بین‌المللی که در مقطع معینی کسب منفعت بیشتر را برای شان ممکن سازد، وارد معامله می‌گردند.

تعامل کشور‌های رقیب سرمایه‌داری با امارت اسلامی طالبان هم از میکانیسمی که در بالا به آن اشاره گردید، پیروی می‌نماید. یک دست نبودن گروه طالبان به دلایل تبارگرایی و تعلقات سمتی رهبران و صفوف که ریشه در گذشته‌های تاریخی دارد، زمینه ساز ارتباط آن‌ها با نیروهای متخاصم بین‌المللی می‌گردد.

قطب‌های متعارض با برنامه تطمیع طالبان در تلاش استفاده از آن‌ها برای منافع شان می‌باشند. روسیه با آن که از ماهیت طالبان و نقش کشور‌های غربی به سرکرده گی آمریکا در پرورش آن‌ها مطلع است، قبل از اسکورت طالبان به قدرت با دعوت از سران طالبان به روسیه زمینه ارتقای بیشتر طالبان در صحنه سیاسی را مهیا نمود. ایران با آنکه در دور اول حاکمیت طالبان در اگست سال ۱۹۹۸، هشت تن از دیپلمات‌ها و یک گزارشگرش را در حمله طالبان به کنسولگری این کشور در شهر مزار از دست داد، از طالبان حمایت مالی و نظامی کرده و با برگشت مجدد آن‌ها به قدرت، علی‌خامنه‌یی طالبان را مجاهدین اصیل خطاب کرد. چین هم بلافاصله با سرمایه‌گذاری در افغانستان، همزمان با استخراج مواد خام مورد نیازش که به تناسب بازارهای بین‌المللی بهای آن خیلی نازل تر است، می‌خواهد با تطمیع طالبان مانع همکاری متقابل میان طالبان و اسلامیت‌های ایغورها گردد.

آنگونه که اطلاع دارید، دولت‌های دست‌نشانده کزری، غنی و طالبان، به اصطلاح سر و ته یک کرباس بوده و در دو مقطع زمانی وسیله‌یی مناسب برای پیشبرد اهداف مخصوصاً آمریکا بوده‌اند. در حال حاضر استفاده از طالبان برای آمریکا به چند دلیل با صرفه تر می‌باشد.

اول: هزینه استفاده از طالبان برای آمریکا به مراتب کمتر از نگهداری نظام ساقط شده جمهوری است. پرداخت هفته وار چهل ملیون دالر به طالبان کسری از پولی است که برای سر پا نگهداشته نظام جمهوری غنی صرف می‌شد. بر علاوه تحقق وعده انتخاباتی بایدن در بر گرداندن نظامیان آمریکایی از افغانستان احتمالاً به وجهه سیاسی او در میان رأی دهندگان آمریکایی می‌افزاید.

دوم: به دلیل عدم به رسمیت شناخته شدن امارت اسلامی طالبان، آمریکا هیچ مسؤولیت رسمی در قبال جنایات و زیر پا گذاشتن ابتدایی ترین حقوق انسان‌ها، مخصوصاً زنان توسط طالبان ندارد.

سوم: طالبان راحت تر از حکومت‌های قبلی می‌تواند برای همسایه‌های شمالی و غربی افغانستان و حتی چین درد سر ایجاد کند بدون آن که هیچ مسؤولیت مستقیمی را متوجه آمریکا ساخته باشد.

بخش کوچکی از نیروهای متواری و بازمانده از دوران جمهوری در حاکمیت امارت ادغام شده‌اند. آنهایی که به دلایل تعصبات قومی نتوانسته‌اند در حلقه طالبان به نوایی برسند، از انسجامی که بتواند آن‌ها را به عنوان یک نیروی تأثیرگذار چه در بخش نظامی و یا در بخش سیاسی مطرح نماید، برخوردار نیستند؛ که جناح‌های رقیب آمریکا بتوانند بر آن‌ها سرمایه‌گذاری نمایند. بخش‌هایی از رهبران و صفوف طالبان بیشتر از نیروهای متواری دولت غنی ظرفیت این را که از آن‌ها به عنوان یک عامل فشار در برابر جناح رقیب استفاده کردند، دارد.

سوسیالیسم کارگری: بخش وسیعی از احزاب و نیروهای سیاسی اسلامی-قومی رقیب و "مخالف" طالبان در این دو سال دست به ایجاد نهادهایی برای سر و سامان دادن به یک جبهه و نیرو زده‌اند. با وجود انزجار برحق و گستردگی اجتماعی مردم از حاکمیت کنونی،

ارزیابی شما از عدم توفیق این نیروها در شکل دادن به یک نیروی اجتماعی بدیل چیست؟

یونس سلطانی: تا جایی که به مردم بر می‌گردد، انزجار آن‌ها از طالبان ناشی از جنایاتی است که طالبان بر آن‌ها روا داشته است. در مواردی حتی شرایط یک زنده‌گی بیولوژیکی برای بخش زیادی از مردم مشکل شده است. بیکاری بیداد می‌کند، مخصوصاً زنان و دخترانی که اعضای مرد فامیل شان کشته یا معلول شده‌اند، به دلیل محدودیت‌های ناشی از آپارتاید جنسیتی که مشروعیت‌اش را از سنت‌های به شدت عقب مانده قبیله‌ای و دین می‌گیرد؛ مردم حتی امکان به دست آوردن غذا را برای خودشان و اطفالشان ندارند. تعصبات دیوانه‌وار قومی دایره این ستم‌ها و کشتار وحشیانه طالبان را وسعت بیشتری می‌دهد.

اما مخالفت احزاب جهادی عمدتاً به دلیل حذف شدن شان از دایره قدرت در امارت اسلامی طالبان می‌باشد که با شعارهای قومی و سمتی توجیه می‌گردد. خزیدن به قدرت در طول همه سال‌های موجودیت گروه‌های اسلامی در افغانستان چاشنی جنگ‌هایی بوده است که زمینه پرتاب طالبان را با شعار پایان دادن به جنگ میان گروه‌های اسلامی در جغرافیای افغانستان مساعد بسازد. البته نقش ناسیونالیسم قومی را در عروج طالبان نمی‌توان نادیده گرفت.

ایجاد نهاد‌های به اصطلاح مقاومت در مخالفت با طالبان اساساً از انزجار این گروه‌ها از دیدگاه‌های عقیدتی طالبان که آپارتاید جنسی یکی از محصولات آن می‌باشد، منشاء نمی‌گیرد. رهبران گروه‌های به اصطلاح مقاومت رسماً اعلام کرده‌اند که با دیدگاه‌های عقیدتی طالبان مشکلی ندارند. جنایات گروه‌های جهادی در مقطعی که در قدرت بودند تفاوتی با جنایت‌های طالبان ندارد. دیدگاه رهبران جهادی را در مورد جایگاه

و موقعیت اجتماعی زنان می‌توان در کتاب "احمد شاه مسعود، روایت صدیقه مسعود" نوشته شکیبا هاشمی مطالعه کرد. به روایت کتاب از قول خانم مسعود، صدیقه مسعود، حتی اجازه ملاقات با برادر شوهرش را نداشته است. ملا ربانی رهبر عقیدتی "جبهه مقاومت" سال‌ها قبل از به اقتدار رسیدن دوباره طالبان، خواستار جلوگیری از امکانات مدیای اجتماعی "فیس بوک" گردیده بود. گروه‌های مخالف امارت اسلامی جنایت افشار را در کارنامه شان دارند. آن‌ها از اینکه افسار طالبان به دست اداره جاسوسی پاکستان و غرب است مخالفت شان را با طالبان از نظر ناسیونالیستی بر حق جلوه می‌دهند، ولی از یاد می‌برند که احمد شاه مسعود، ربانی و گلبدین اولین کسانی بودند که بعد از ناکامی کودتای فرزه، سر در آخور نیروهای امنیتی پاکستان فرو بردند. گماشته‌گان حزب وحدت اسلامی در جاغوری مانند جنایتکاران طالبان زنان و دختران را در محضر عام شلاق می‌زدند.

این واقعیت‌ها به روشنی وجوه مشترک گروه‌های اسلامی و طالبان را به نمایش گذاشته و نشان می‌دهند که چاشنی مخالفت این گروه‌ها با طالبان نه از سر ایجاد بهبود شرایط زنده‌گی مردم، بلکه برخاسته از عطش بازگشت به قدرت می‌باشد. گروه‌های اسلامی مخالف طالبان با کارنامه‌هایی که به گوشه کوچکی از آن‌ها اشاره گردید، نمی‌توانند مورد اعتماد مردم بوده و با گذشته‌سیاهی که به عنوان ارزش می‌خواهند آنرا ارایه دهند، بدون پیوند با مردم قابلیت انسجام یک حرکت برای ایجاد تغییر را در افغانستان ندارند. آن‌ها حتی تحمل دیدگاه‌های متفاوت از ارزش‌هایی که خود به آن معتقد هستند را در داخل حلقه‌های خودی شان ندارند که طرد لطیف پدرام از "جبهه مقاومت" به دلیل داشتن اندیشه‌های غیراسلامی یکی از نمونه‌های متأخر آن است.

سوسیالیسم کارگری: دو سال از بازگشت طالبان به قدرت و برپایی دوباره امارت اسلامی سرمایه در افغانستان می‌گذرد.

حاکمیتی که در زیر سلطه آن زنده‌گی و هستی اجتماعی اکثریت قریب به اتفاق شهروندان کشور، به ویژه زنان، کارگران و در کل مردم محروم تباه و ناپود شده است. از نظر شما موقعیت و وضعیت نیروهای مخالف امارت اسلامی طالبان، از راست و چپ، چگونه است و راه‌حل‌های مورد نظر آن‌ها برای برون رفت از این وضعیت هولناک چیست و تمایز میان دیدگاه‌ها و راه‌حل‌های مطرح شده را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

جمال ثاقب: فاجعه استقرار مجدد تروریسم طالبانی به تاریخ ۲۴ ماه اسد سال ۲۰۱۴ خورشیدی برابر به ۱۵ اگست ۲۰۲۱ میلادی با همسویی و همکاری ایالات متحده امریکا، سازمان اتلانتیک شمالی (ناتو) و دیگر شرکای ارتجاعی منطقه‌یی و فرمانطقه‌یی آن واقعیت غیرمعقولی است. تکرار فاجعه به گونه دراماتیک، آزموده‌یی که دو باره به آزمون کشیده شد، چنین است سیاست ارتجاع و امپریالیسم جهانی. برگشت افراطیت و تروریسم طالبانی بر سریر قدرت دوباره نظامی و سیاسی از یک طرف ناشی از تمویل مالی، تجهیز تسلیحاتی و تدریس افراطیت دینی و از جانب دیگر نبود الترناتیف مناسب جهت مقابله با این پدیده شوم بود، که عامل عمده آن پراکنده‌گی جنبش مترقی و عناصر آگاه جامعه بود. اکنون هم این معضل بزرگی است فراروی جامعه. جبر را چگونه باید به اختیار مبدل کرد، معقولیت چگونه باید جاگزین واقعیت گردد؟ و این میسر نیست مگر با مبارزه پیگیر نیروهای مترقی؛ این نه تنها یگانه راه حل برای رفع مشکل کنونی است بلکه راهکار عملی برای رفع مشکلات بعدی نیز می‌باشد. هر گونه‌یی که به این موضوع بنگریم به این نکته بر میخوریم که چه بدیلی برای مبارزه علیه مداخلات امپریالیسم جهانی در این محدوده جغرافیایی وجود دارد. همه قوانین جهانی زیر پا گذارده می‌شود، از آنجا که امپریالیسم جهانی تمویل کننده مالی سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی می‌باشد همه مهر سکوت بر لب می‌زنند، چه آشکار و چه پنهان تلاش جهت تعامل بیشتر و به

آزادی‌خواه در شکل دادن به آن در افغانستان چیست و جدال برای شکل دادن به آینده چگونه رقم خواهد خورد؟ وظایف و اولویت فعالان کارگری، سوسیالیست‌ها و جنبش زنان در مقطع کنونی چیست تا با انجام و در دستور قرار دادن آن‌ها بتوانند الزامات سرنگونی امارت اسلامی سرمایه، رهایی از نظام برده‌گی مزدی، اپارتاید جنسیتی و افکار و آرای مردسالار و شکل دادن به جامعه آزاد و برابر را فراهم آورند؟

جمال ثاقب: انگلس در اثر مشهور خود انتی دورینگ می‌گوید: «تکامل در زمان است محدودیت در مکان». افغانستان محدوده کوچکی از جهان بزرگ و از تعاملات جهانی تأثیر پذیر می‌باشد. اصطلاح سوسیالیسم علمی در عصر امپریالیسم مفهوم خاصی ارائه می‌کند و یگانه بدیل در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری به خصوص امپریالیسم جهانی شمرده می‌شود، بدون مبارزه علیه سرمایه‌داری نمی‌توان مدعی مبارزه علیه امپریالیسم شد و ترورزم را از جامعه برچید. پرداختن به چپ و آزادی به مفهوم عام از دیدگاه من موضوعاتی بحث بر انگیز است، تا حدودی به جنبش بورژوادموکراتیک (چپ) پرداخته شد. اما آزادی تعابیر متفاوت دارد، همه گان از آزادی دم می‌زنند اما آزادی برای سوسیالیست‌ها دارای مفهوم خاصی است؛ در یک کلام آزادی کار از تسلط سرمایه.

سوسیالیسم کارگری: ارزیابی شما از آینده و نقش و سهم نیروهای سوسیالیست، چپ و آزادی‌خواه در شکل دادن به آن در افغانستان چیست و جدال برای شکل دادن به آینده چگونه رقم خواهد خورد؟ وظایف و اولویت فعالان کارگری، سوسیالیست‌ها و جنبش زنان در مقطع کنونی چیست تا با انجام و در دستور قرار دادن آن‌ها بتوانند الزامات سرنگونی امارت اسلامی سرمایه، رهایی از نظام برده‌گی مزدی، اپارتاید جنسیتی و افکار و آرای مردسالار و شکل دادن به جامعه

کاربردی بی را دارند که چهل سال تجربه گردیده و حاصلی جز تخریب به بار نیاورده است.

نیروهای بورژوا دموکرات خود را چپ و از آن هم فراتر رفته خود را سوسیالیست و کمونیست می‌نامند؛ از آنجا که این نیروها در سردرگمی و پراکنده گی به سر می‌برند در شرایط کنونی وزنه سنگینی در تقابل با طالبان به شمار نمی‌آیند. این نیروها ماهیت طبقاتی بورژوایی دارند، از جهت فلسفی خود را ماتریالیست می‌نامند اما از آنجا که ماتریالیست شرمگین هستند و غرق در مذهب زده گی و ناسیونالیسم، در عمل به ایدالیسم می‌گریند. سیاست کاربردی شان در آخرین تحلیل تأمین منافع ارتجاع مذهبی و سرمایه خواهد بود.

سوسیالیسم کارگری: ارزیابی شما از عنیت مبارزه نفس‌گیر و سخت جنبش زنان در شرایط دشوار کنونی چیست؟ چرا این جنبش تا هنوز، با وجود حقانیت مطالبات اش که در حقیقت مطالبه اکثریت جامعه است، نتوانسته از همراهی وسیع مردان جامعه برخوردار گردد؟

جمال ثاقب: جنبش اجتماعی زنان برخاسته از بطن جامعه مرفقی با خواسته های دموکراتیک، واکنشی است علیه کنش ارتجاعی، از آنجا که جامعه افغانستان مردسالار است همه گان به جای همیاری در جهت بهره برداری از جنبش اجتماعی زنان هستند. از جانب دیگر تلاش هایی صورت می‌گیرد که این جنبش خودانگیخته وانمود گردد. ماهیت طبقاتی این جنبش بورژوایی و فلسفه اعتقادی آن ایده‌آلیسم، سیاست کاربردی آن دموکراتیک است. همان طوری که از شعار های این جنبش برمی آید گویا اسلام معتدل را بدیلی در مبارزه علیه افراطیت اسلامی می‌داند؛ آنچه که در این جنبش غایب است مبارزه طبقاتی (علیه سرمایه) و امپریالیسم حامی طالبان می‌باشد. رسالت سوسیالیست‌ها سهم گیری فعال در جنبش های اجتماعی مرفقی و سمت دادن این جنبش‌ها به خصوص جنبش زنان بر پایه مبارزه طبقاتی می‌باشد.

سوسیالیسم کارگری: ارزیابی شما از آینده و نقش و سهم نیروهای سوسیالیست، چپ و

رسمیت شناسی این نیروی اهریمنی ادامه دارد. از آنجا که اکثریت شهروندان کشورهای سرمایه‌داری شناخت دقیق از عمل کرد طالبان دارند؛ امپریالیسم به منظور فریب اذهان عمومی به زمان نیاز دارد. هم اکنون هم کمک های مالی و همکاری های استخباراتی زمینه ساز تداوم و بقای تروریزم گردیده، خطر تروریزم و فجایع ناشی از آن عمداً نادیده گرفته می‌شود.

نیروهای مخالف تروریزم طالبانی را باید بر پایه ماهیت طبقاتی، فلسفه اعتقادی و سیاست کاربردی به بررسی کشید، در غیر آن نمی‌توان پاسخ علمی ارائه کرد. تجربه نشان داده است که درک از مفهوم ماهیت پدیده‌ها مشکل جدی بی در جنبش اجتماعی تا کنونی افغانستان بوده، ماهیت پدیده یعنی جوهر تکاملی نهفته در بطن پدیده؛ هر پدیده حتا پدیده های اجتماعی با پیمودن مسیر تکاملی، ماهیت ذاتیش ارتقاع خواهد یافت نه فراتر از آن. تصور این که بورژوازی با پیمودن مسیر تکاملی به سوسیالیسم خواهد انجامید، خیالیست باطل.

اول: باید دید نیروهای مخالف طالبان تأمین کننده منافع کدام یک از دو طبقه اجتماعی هستند، طبقه کارگر و اقشار پائین جامعه و یا سرمایه‌داران و غارتگران، جنگ سالاران و مافیای مواد مخدر و سنگ های قیمتی و ...

دوم: از جهت اعتقادی دو مکتب فلسفی وجود دارد ماتریالیسم و ایده‌آلیسم این نیروها را باید بر این پایه ارزیابی کرد.

سوم: در مورد سیاست کاربردی نیروهای مخالف طالبان نیز ماهیت طبقاتی و فلسفه اعتقادی تأثیر گذار است. اکثریت نیروهای مخالف طالبان به خصوص نیروهای درگیر نبرد مسلحانه تأمین کننده منافع سرمایه‌داری هستند. وابستگی به سرمایه امپریالیسم جهانی خود موضوعی است که نمی‌توان به همه گان اطلاق کرد. از جهت فلسفی اکثریت نیروهای مخالف طالبان تفاوت اعتقادی چندانی با تفکر طالبانی ندارند. از جانب دیگر سیاست کاربردی (عملکرد) این نیروها از بوته آزمون گذشته است. اکثریت نیروهای مخالف طالبان همان سیاست

اطلاعیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان در مورد حکم اعدام محمد رامز رشیدی و نعیم هاشم قتالی

کارگری تاریخ می‌خواند

برتولت برشت

کس بود که هفت دروازه‌ی تب رو ساخت؟

کتاب‌ها پر اسم پادشاهان.

شاه‌ها بودن که تخته سنگ‌های ناهموار رو به دوش

کشیدن؟

با بابل، که صد بار نابود شد،

هر دفعه کس بود که باز سر پاش کرد؟

تو کدوم خون‌هی لیما،

شهری که تو طلا غرق شده بود،

کسای زنگی می‌کردن که خون‌ها رو ساخته بودن؟

یا اون عصر دل‌انگیز که دیوار چین کامل شد

بناهاش کجا رفتن؟

امپراطوری رم پر طاق نصرته؛

کس اون‌ها رو علم کرد؟

اصلا سزار از کس برده بود؟

حتا تو آتل‌نتیس افسانه‌ای،

اون شبی که دریا قورتش داد

آدم‌هایی که غرق می‌شدن هنوز سر برده‌هاشون فریاد

می‌کشیدن.

اسکندر جوان هندی‌ها رو شکست داد؛

خودش تنهایی؟

سزار گل‌ها رو از بین برد؛

یعنی حتا به آشپز هم تو لشکرش نبود؟

فیلیپ، شاه اسپانیا

وقتن کشتن‌هاش غرق شد، فرار کرد؛

اما کس دیگه‌ای این وسط اشک نمی‌ریخت؟

فردریک آلمانس جنگ هفت ساله رو برد؛

اما کس بود که همراهش پیروز می‌شد؟

هر صفحه به پیروزی؛

اما خرج جشن پیروزی رو کس می‌ده؟

هر ده سال به مرد بزرگ؛

اما کس هزینه‌ی پادوها رو می‌ده؟

نمونه‌ها خیلی زیاده؛

درست مثل سؤال‌ها.

برگرفته از: «محاکات عالی‌جناب روفوس»

سوسیالیست و چپ می‌خواهد که از حق حیات این دو کارگر بی‌دفاع و محروم به دفاع بر خاسته و اجازه ندهند که رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی برای ارباب جنبش زن، زنده‌گی آزادی به این آدم‌کشی و توحش لجام گسیخته ادامه دهد. محمد رامز رشیدی و نعیم هاشم قتالی دو عضو از اعضای طبقه کارگر ایران اند و باید مورد حمایت بی‌دریغ هم‌طبقه‌یی‌ها و مردم آزادی‌خواه قرار گیرند.

مرگ بر جمهوری اسلامی سرمایه در ایران!

مرگ بر امارت اسلامی سرمایه!

نه به اعدام؛ این قتل عمد دولتی!

زنده‌باد سوسیالیسم!

زنده‌باد همبسته‌گی طبقاتی کارگران!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

۲ جوزا / خرداد ۱۴۰۲؛ ۲۳ می ۲۰۲۳



جمهوری جنایتکار اسلامی سرمایه در ایران پس از کشتار و سرکوب جنبش‌های اعتراضی کارگران، زنان، معلمان، دانشجویان، جوانان و مردم محروم و عاصی از پربریت حاکم؛ دارد با قساوت تمام از اسیران انقلابی انتقام می‌گیرد و در گوشه و کنار چوبه‌های دار بر پا نموده است.

پس از اعدام مجید کاظمی، صالح میرهاشمی و سعید یعقوبی این بار اما نوبت انتقام گرفتن از دو کارگر زاده افغانستان رسیده است؛ دو کارگری که در بی‌پناهی و محرومیت مطلق سالیان سال همدوش میلیون‌ها کارگر مهاجر اهل افغانستان و هم‌طبقه‌یی‌های دیگرشان در ایران در خلق ثروت، اضافه ارزش و انباشت سرمایه سهم داشته و به وحشیانه‌ترین و نانسانی‌ترین شکل توسط صاحبان سرمایه و صنایع استثمار و تحقیر شده‌اند، قرار است توسط جانان حاکم بر ایران سرهای سرفرازشان به سر دار برود و قربانی گردند.

این دو تن، مانند میلیون‌ها انسان دیگر، از جهمی که قدرت‌های سرمایه‌داری و منطقه‌یی از جمله جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بر پا نموده‌اند و جانان و تروریست‌های طالب را به سرنوشت مردم افغانستان حاکم ساختند؛ برای تأمین معیشت، امنیت و کرامت انسانی‌شان به ایران پناه آوردند.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان از همه انسان‌های آزادی‌خواه و برابری‌طلب از نهادها و فعالان کارگری، احزاب و سازمان‌های

آزاد و برابر را فراهم آورند؟

کبرا سلطانی: اولاً نیاز است تا در مورد واژه چپ وضاحت دهیم. چون واژه چپ طیف وسیعی از گونه های فکری را احتوا می کند. از چپ های حقوق بشری و محیط زیستی و رفرمیستی گرفته تا سوسیالیست های بورژوازی و سوسیالیست های پوپولیست و سوسیالیست های ضد نظام برده گی مزدی و سایرین. البته افغانستان هم ازین امر مستثنی نیست حتی به شکل اغراق آمیزش این تنوعات موجود است.

گرچه نیرو های چپ سوسیالیست مترقی ترین جنبش و منادی معتبرترین ارزش های انسانی در جهان و افغانستان اند و این ارزشها شامل مبارزات طبقاتی، آزادی های بی قید و شرط عقیده و بیان، برابری جنسیتی و رفع هر نوع تبعیض و نابودی برده گی مزدی و داشتن یک دنیای عاری از ستم، جنگ و بی عدالتی می باشد.

افغانستان هم از بخت داشتن چپ های پوپولیست، ناسیونالیست و رفرمیست که به نحوی رفتار راستگرایانه دارند بی نصیب نیست که هدف شان جذب توده ها برای مقاصد فردی و ایدئولوژیک شان است، در همین زمان نه چندان دور در افغانستان این نوع چپ گاهی در رقابت های انتخاباتی نظامها به منظور فعالیت از داخل نظام هیاهو می کردند و در اولین فشار ضد نظام به کشورهای دیگر متواری شدند در حالیکه شدیداً منتقدین مبارزات سیاسی بیرون مرزی هستند. تعدادی هم ازین چپ های دو آتسه در کمپاین هایی افراد کلیدی سخت راست گرا و مرتجع و بیمایه نظام های ارتجاعی سابق سهم می گرفتند، این نوع چپها با تقدیس و یکپارچه گی توده ها به عقاید مذهبی مردم احترام دارند و در مواقعی خودشان هم آن مذاهب را تبلیغ می کنند و از مدافعین سر سخت ملت و مادروطن اند.

دردو دوره نظام جمهوری در افغانستان ما شاهد توسل رفرمیسم راست با این طیف از چپها بودیم

که مبارزات و خواست های طبقاتی کارگران و زحمتکشان را خلاصه می کردند به تأمین سطحی از امکانات زیستی و رفاهی برای معدودی از قشرنا آگاه، بلی گوی و مطیع طبقه کارگر در زیر چتر حاکمیت نظام ارتجاعی و طبقاتی جمهوریت که نتیجه اش سبب انحراف مبارزات کارگری و سایر مبارزات برابری طلبی و آزادی خواهی شده و تا امروز جریان دارد.

امروز مبارزات کارگری، آزادی خواهی و برابری طلبی تھی از خاصیت ضد سرمایه داری، ضد ارتجاعی، ضد تبعیض اش بی سابقه است. تمام این مبارزات از محور واقعی پیکار خود لغزیده و توده های کارگران، زنان، دانشجویان و سایر اقشار زحمتکش جامعه زیر فشار و در گیر موقیعت سراسر هلاکت بار، دهشت زاء، ساقط از رفاه و آسایش و محروم از هر نوع آزادی یا حقوق اولیه انسانی هستند.

ما خوب واقفیم که از منفذ های دژخیم سرمایه به جز خون برده گان مزدی و توده های زحمتکشان چیز دیگری بیرون نمیزند لذا زیر چتر همچون حاکمیت های سرمایه داری مرگ خود را بار بار تجربه خواهیم کرد.

این مهم است تا صف چپ و سوسیالیست ضد برده گی مزدی و ضد سرمایه داری را با توضیح ابعاد واقعی استثمار کارگران در بطن این نظام خون ریز، واقعیت عینی بین سود سرمایه داری را با کل بی حقوقی ها، محدودیت ها، سلب آزادی ها، تبعیضات جنایتکارانه جنسی و تباری، گرسنه گی و فقر، ستمکشی و هر آنچه که واقعیت کذایی حرکات مدنی، قوانین حقوق بشری، تعاملات مسالمت آمیز و تأمین نظم اجتماعی و امنیت را در نظام بورژوازی باز گو کنیم، تمام این راهکارها جز لاینفک آگاهی طبقاتی توده های کارگر و شرط اساسی جنبش آگاهی دهی ضد سرمایه داری است که بدین ترتیب صف این دو طیف سوسیالیست ها از هم جدا می گردد.

با یک نگاه گذرا به وضعیت کارگران افغانستان و جهان به وضاحت می بینیم که تمام بی حقوقی و مصایب و بدبختی های توده های کارگر و زحمتکش بر می گردد به منافع حاکمیت نظام سرمایه و سود لذا بردن آگاهی طبقاتی به کارگران در هر شرایط و وظیفه روتین سوسیالیست های ضد برده گی مزدی یا جنبش سوسیالیستی کارگری است. سازشکاری و تفاهم در مورد مسایل حیاتی طبقه کارگر مبارزه کارگری را سخت آسیب پذیر ساخته که سوسیالیست های کارگری شدیداً مخالف آن است.

در اینجا لازم به ذکر است که تشکیل حزب طبقه کارگر بخشی جدایی ناپذیر از مبارزه خسته گی ناپذیر سوسیالیست های ضد برده گی مزدی و سوسیالیست های کارگری در جهت رهائی طبقه کارگر از یوغ سرمایه است، اما باید دانست که حزب طبقه کارگر فی البداهه به حکم و اراده تشکلات به دور از ارتباط با طبقه کارگر ساخته نشده و نمی شود. این حزب در جریان رشد جنبش کارگری و آمیزش محافل و نیروهای کمونیستی با مبارزات طبقه کارگر شکل می گیرد. واقعیت اینست که طبقه کارگر افغانستان امروز غیر منسجم، پراکنده و فاقد تشکل می باشد و هنوز هم مسئله تشکیل حزب طبقه کارگر به عنوان یکی از مسائل جنبش کمونیستی در مقابل کمونیستهای کارگری ضد برده گی مزدی قرار دارد. در نتیجه نمی توان ناتوانی در پیشبرد پروسه سخت و مشکل تشکیل حزب کمونیست در شرایط دیکتاتوری حاکم بر افغانستان را انکار کرد.

خصوصیت دیگر نظام سرمایه داری احیا، پرورش و حمایت سیاسی و مادی از بنیاد گرایی مذهبی در کشورهای مد نظر در رقابت اقتصادی و سیاسی شان است، که ازین گروه های دهشت افکن به صورت هدفمند در مقابل نیرو های پیشرو و برابری طلب این کشور ها استفاده می کنند و مبارزات

طبقاتی هدفمند و با برنامه شان در دفاع از حقوق فردی و اجتماعی و مبارزات برابری طلب و آگاهانه را به حاشیه رانده و هم چنین جهت پاک کردن اذهان عامه در مورد تشکل های سیاسی، صنفی که طی سالها درین کشورها جریان داشته استفاده میکنند، قابل تذکر است که این شیوه سیاست کشی شاید اذهان عمومی و روند مبارزات اجتماعی پیشرو را به کندی بکشاند اما توقف داده نمی تواند زیرا مسیر پویای جامعه رو به رشد راهش را پیدا می کند، مثال زنده ما درین مورد احیا و نصب دوباره طالبان در قدرت ذریعه یک معامله ننگین و ارتجاعی است. بازگشت برق آسای طالبان سبب شوک و اتفاقات نهایت غم انگیز در افغانستان گردید که این بازگشت ارتجاعی پسامد های فوق ارتجاعی توام با گرسنه گی فقر بی حد و حصر، بیکاری، تهدیدات مختلف فردی، اجتماعی و حیاتی و احیا اپارتاید عقب مانده جنسیتی را که عملاً نصف جامعه بشری در افغانستان (زنان) را کاملاً از حقوق انسانی شان محروم کرد، همراه داشت که در نتیجه طیف باسواد و سیاسی کشور هر روز مجبور به ترک افغانستان گردیده است.

افراد و تشکلات سیاسی چپ و سوسیالیستی بیرون کشوری با تاسف در یک تشنت به سر می برند.

واقعیت تشنت و پراکنده گی جنبش چپ و سوسیالیستی تاثیرات سوء تفرقه نیروهای چپ و کمونیست در امر مبارزه بر علیه نظام استبدادی سرمایه داری سالهاست که مسأله چرایی این پراکنده گی و چگونه گی غلبه بر آن را به عنوان یکی از مسائل برجسته جنبش کمونیستی در مقابل نیروهای این جنبش قرار داده است. گرچه هراز گاهی شاهد آن ایم که نیروهایی با ادعای غلبه بر این پراکنده گی، به ارائه طرحها و پروژه هایی پرداخته اند که مطابق آنها می بایست گروه های سیاسی مختلف در درون جنبش کمونیستی دور

هم جمع شده و با قبول پلاتفرمی دور هم آیند تا گویا به این ترتیب انسجام در جنبش کمونیستی به دست آمده و به پراکنده گی خاتمه داده شود. در واقع تلاشهای این چنینی قبل از هر چیز به دلیل عدم انطباق شان با واقعیت محکوم به شکست می گردد، زیرا همانطوریکه قبلاً اشاره شد این گرد همایی ها زیر نام گفتمان چپ فرا خوانده شده که این "گفتمان چپ" شامل افراد و کتگوری خیلی متفاوت چپ اند که قبلاً از آن نام بردیم. مسأله دیگری که باید در برخورد به اتحاد نیروهای چپ در شرایط کنونی مورد توجه قرار گیرد، این است که افراد و سازمانهای جنبش چپ و کمونیستی افغانستان در حال حاضر بدون ارتباط با شرایط مبارزه در افغانستان در خارج از کشور به سر می برند.

از دید من همکاری و همسویی چپ ها با در نظر داشت حد اقل مشترکات دموکراتیک چون داشتن آزادی بی قید و شرط عقیده و بیان، برابری زن و مرد، سکولاریزم مترقی و غیره در راستای منافع و اتحاد طبقه کارگر اثر گذار خواهد بود، پیش قدم بودن راست و راست افراطی در تعاملات اجتماعی در غیابت نیرو های چپ و سوسیالیست به هیچ وجه به نفع طبقه کارگر افغانستان نخواهد بود.

و درست یکی از دلایل ایکه امروز عقبمانده ترین گروه متحجر با تمتراق هر مصیبتی را که بر انسانهای افغانستانی وارد می کنند و حقوق نیم جامعه انسانی را که زنان است مد نظر نمی گیرند و با سرنوشت مردم و کارگران در افغانستان بی توجه اند غیابت و دخالتگری فعال نیرو های چپ و سوسیالیست است.

در مورد بخش دوم سوال شما که اولویت فعالان کارگری، سوسیالیست ها و جنبش زنان در مقطع کنونی چیست؟ تا با انجام و در دستور قرار دادن آنها بتوانند الزامات سرنگونی امارت اسلامی سرمایه، رهایی از نظام برده گی مزدی، اپارتاید جنسیتی و افکار و آرای مردسالار و شکل دادن به جامعه آزاد و برابر را فراهم آورند؟

چنانچه که قبلاً هم اشاره داشتیم یگانه نیروی قادر به برچیدن بساط برده گی مزدی، رفع هر نوع ستم، تبعیض، فشار، استثمار، گرسنه گی همانا کارگران و نیرو های سوسیالیست ضد سرمایه مزین به آگاهی طبقاتی می باشد، تمام جنبش هایی را که شما بدان اشاره کردید مانند حلقه های زنجیر به هم پیوسته استند لذا مبارزات شان هم نمی تواند مجزا از هم باشد. بدین ترتیب آگاهان جنبش کارگری و جنبش زنان که بد بختانه اکثریت شان امروز بیرون از افغانستان استند ولی مبارزه جریان دارد و تکنالوژی این امکان را میسر ساخته تا مبارزات از راه دور هم اثر گذار باشد پس این نیرو های پیشرو جنبش های کارگران و زنان به صورت روتین چرخه باز تولید ستم و استثمار اجتماعی و تمامی آنچه را که در این گذر بر سر طبقه کارگر و زحمتکش اعم از زن، مرد و کودک می آید پیش روی کارگران باز کنند. این باز گشایی چیزی نیست بجز باز گویی نوع ستمی که بر زن و یا مرد کارگر با توجیحات سنتی و مذهبی و غیره اعمال می گردد. توضیح اینکه چگونه دنیای واقعی انسانهای محتاج را با برنامه و پلان از کف شان خارج کرده و آنها را با استفاده از ابزار های مختلف در خدمت میگیرند و چگونه آنها را در پیشگاه قانون شرعی، حقوق اسلامی و دولت امارت اسلامی خود ساخته شان ناتوان جلوه می دهند و سرانجام این که با آگاهی ازین که با چنین جهنم وحشتناکی که آنها را در خود بلعیده است چه باید بکنند، و اگر قرار است برای تغییر وضع خود بجنگد کدام سنگرها را باید بر پاکند؟ سلاح پیکارش چیست؟ قدرت نهفته در وجود اجتماعی آنها کدام اند؟

بدین ترتیب طبقه کارگر آگاه در افغانستان سبب تغییر بنیادی در جامعه شده و تمام نظم کهنه و ارتجاعی و انواع تبعیضات و ابزار انشقاق خود را محو کرده و ترتیب یک نظم مبتنی بر عدالت، برابری و آزادی را بنا می نهد.

متن پیاده شده مصاحبه یونس سلطانی با تلویزیون به پیش

عیسی لرکی: دو سال از روزهایی که آمریکا قدرت را به طالبان تحویل داد، می‌گذرد. در سطح جهانی هنوز امارت اسلامی افغانستان را به رسمیت نشناخته‌اند. اگر چه این مانع روابط سیاسی و اقتصادی با طالبان نشده است. در داخل هم دو نیرو علیه طالبان صف آرایی کرده‌اند: زنان و جبهه‌ای به رهبری احمد مسعود. به همه این مسائل خواهیم پرداخت.

چرا آمریکا به حمایتش از رژیم سابق پایان داد و از طریق مذاکرات دوحه راه را برای تحویل قدرت به طالبان باز کرد. آیا آمریکا با تمام هزینه‌های انسانی، مالی و نظامی از طالبان شکست خورد؟

یونس سلطانی: تبلیغات شکست نیروهای مهاجم سرمایه‌داری به سرکرده گئی آمریکا بخشی از صحنه سازی تبلیغاتی برای کسب اعتبار و دادن مشروعیت برای طالبان است. طالبان نه از نظر قدرت نظامی، نه از نظر شم سیاسی، نه از نظر اقتصادی و نه به دلیل داشتن موقعیت اجتماعی و اعتبار در میان مردم در موقعیتی نبودند که نیروهای تا به دندان مسلح ناتو را شکست دهند. اصولاً تفاوت ماهوی میان سردمداران رژیم سابق و طالبان وجود ندارد. تفاوت آن‌ها صرفاً شکلی است. هر دو در خدمت یک هدف در دو مقطع متفاوت نقشی را که برای آن آماده شده بودند بازی نموده و می‌نمایند. اسکورت طالبان به قدرت همانگونه که در تحلیل‌های سیاسی سازمان ما بارها به آن اشاره شده است، ادامه سناریویی است که در مذاکرات بن آلمان طرح آن ریخته شده بود. مذاکرات دوحه بخشی از تبلیغات سازمان‌هایی که برای مادیت بخشیدن به اهداف شان به گروه‌های اسلامی نیاز دارند، برای کشاندن طالبان از حاشیه به متن سیاست بوده است.

گروه طالبان در مصاحبه‌های شان خود افشا می‌نمایند که برنامه ریزی برگشت مجدد آن‌ها به قدرت خیلی قبل از مذاکرات دوحه آغاز شده بود. استفاده از نیروی طالبان برای مخصوصاً آمریکا هزینه بسیار کمتری نسبت به سرپا نگهداشتن رژیم قبلی دارد. و علاوه بر آن انجام هر گونه عمل و جنایتی از جانب طالبان مس‌وولیت مستقیمی را متوجه آمریکا نمی‌سازد. نکات بر شمرده شده فوق دلایل عمده تعویض دولت دست‌نشانده قبلی با طالبان می‌باشند.

عیسی لرکی: اقدامات ضد زن طالبان به شکل گسترده در سطح جهان بازتاب دارد. قبل از یازده سپتامبر و در دور اول قدرت طالبان نیز وجه ضد زن طالبان بسیار مورد توجه مردم جهان بود. به گونه‌ای که در مذاکرات دوحه هم نظر طالبان در مورد زنان در مرکز توجهات بود. در دو سال گذشته زنان با شجاعت بی‌نظیری در مرکز اعتراضات علیه طالبان بوده‌اند، از جمله با شعار "نان کار آزادی- مشارکت سیاسی". جنبش زنان افغانستان در داخل و خارج چه نقاط قوت و ضعفی در مبارزه علیه طالبان دارند؟

یونس سلطانی: اعتراضات زنان علیه امارت اسلامی طالبان دلایل عینی دارند. اقدامات شدیداً زن‌ستیزانه طالبان که مشروعیت‌اش را از دین می‌گیرد، نه فقط حق تحصیل، حق کار و حضور در جامعه را از آنها سلب کرده بلکه ابتدایی‌ترین امکانات زنده‌گی را نیز از زنان گرفته است. زن‌ها برای داشتن حق زنده‌گی به پا خاسته‌اند. شعار نان کار آزادی به خوبی ماهیت اعتراضات زنان را منعکس می‌نماید.

اما با تأسف زنان که نصف بیشتر نفوس باشندگان جغرافیای افغانستان را تشکیل می‌دهند، مانند مرد های آن سر زمین متأثر از جریانات، روند‌ها و تفکرات حاکم در آن سرزمین هستند. ناسیونالیسم و دین به عنوان دو ابزار تبلیغاتی قوی برای کنترل ذهن و کنش‌آحاد جامعه، اعتراضات زنان را از مسیر حذف تفکرات طالبانی به تعویض طالبان محدود می‌نماید. بخشی از زنان کماکان با تاکتیک احترام به عقاید مردم نقد دین را از نقد جوهر دین به نقد افراد تقلیل داده و طالبان را متهم می‌کنند که گویا درک نادرستی از دین دارند. عده دیگری از آن‌ها به دلیل تعلقات تباری از گروه‌هایی از مجاهدین که علناً اعلام می‌کنند که مخالفت عقیدتی‌یی با طالبان ندارند، حمایت می‌نمایند.

بزرگترین ضعف این جنبش‌ها علاوه بر نکاتی که به آن‌ها اشاره گردید، عدم پیوند اعتراضات آن‌ها با مبارزه طبقاتی است. آن‌ها به نقش سرمایه‌داری به عنوان عامل اصلی ناهنجاری‌های اجتماعی که ستم بر زنان و برگشت مجدد طالبان محصول آن است، توجه نمی‌نمایند.

نکته مثبت در اعتراضات زنان علیه طالبان این است که نشان می‌دهد زنان دیگر موقعیت فرودست اجتماعی زنان و ستم بر زنان را به تقدیر حواله ننموده و خود برای تغییر آن به مصاف با جنایت‌کاران تروریست طالب برخاسته‌اند.

عیسی لرکی: در ایران نیز که رژیم دوقلوی طالبان حاکم است، ضدیت با زنان وجه مشخصه رژیم اسلامی است. جنبش زنان ایران و افغانستان علیه دو رژیم اسلامی در یک کالبد مبارزه می‌کنند. زنان مبارز ایران و افغانستان که عملاً در یک مبارزه

مصاحبه یونس سلطانی

مشترک قرار دارند، چگونه می‌توانند از هم حمایت کنند؟

یونس سلطانی: سرکوب شدید زنان توسط رژیم سرمایه‌داری اسلامی ایران و طالبان به دلیل ترس شدید آن‌ها از انسجام و گسترش اعتراضات زنان است که بدون تردید قدسیت دین از ادامه، گسترش و انسجام مبارزه زنان ترک بر می‌دارد. این دو رژیم غیرانسانی که کارنامه آنها مملو از جنایت، زورگویی و تحمیل هژمونی دین بر آحاد جامعه بوده و در قبال تحمیل بدبختی‌ها، فقر، بیکاری و عدم امنیت بر انسان‌ها هیچ مس‌وولیتی را نمی‌پذیرند، به جزء اسلحه دین هیچ امکان دیگری برای استمرار حیات ننگین شان ندارند. زمانی که مشروعیت دین توسط اعتراضات زنان به چالش کشیده شود، آنها هیچ امکان دیگری برای ماندن در قدرت ندارند.

زنان معترض در افغانستان و ایران می‌توانند در انتقال تجربیات شان به همدیگر، اشتراک در همایش‌ها و اعتراضات بیرون مرزی، گذاشتن برنامه‌های مشترک به صورت آنلاین برای بررسی اقدامات شان، ارائه تحلیل از ماهیت نیروهایی که در برابر شان مبارزه می‌نمایند و در تبادل اطلاعات در مورد تاکتیک‌های مؤثر مبارزه از همدیگر حمایت نمایند.

عیسی لرکی: نه در ایران و نه در افغانستان جنبش زنان به تنهایی نمی‌تواند رژیم‌های حاکم را به عقب براند. جنبش‌ها و جریان‌های دیگر اپوزیسیون افغانستان چه کمکهایی می‌توانند به جنبش زنان بکنند؟

یونس سلطانی: از نظر من هدف مبارزات انسان‌های آزادی‌خواه چه در ایران و چه در افغانستان نباید محدود به عقب راندن رژیم‌های مستبد و جنایت‌کار باشد. این رژیم‌ها بایست

ساقط گردند. علی‌الرغم ظاهر این رژیم‌ها هر دو ریشه در منجلا ب نظام سرمایه‌داری دارند. درپروسه مبارزه و در نهایت همه نیروهای درگیر، به یکی از قطب‌های سرمایه‌داری یا به نیروی برابر ایستای آن یعنی طبقه کارگر می‌پیوندند. با در نظر داشت این مسأله هیچ جنبشی بدون ارتباط با طبقه کارگر نمی‌تواند یک جامعه در خور انسان، جامعه ای را که در آن انسانیت به انسان برگردد، ایجاد نمایند.

جریان‌های مطرح اپوزیسیون در افغانستان که پوتانسیل گذاشتن تأثیر در معادلات قدرت در افغانستان را داشته باشند، اگر موجود باشند با تأسف ریشه در تشکلات مجاهدین دارند که از نظر ماهیت و جهان بینی تفاوتی با طالبان ندارند. یکی از آن‌ها که جنبه بی به رهبری احمد مسعود است، علناً اعلام کرده اند که آنها از نظر عقیدتی تفاوتی با طالبان ندارند. همین جنبه توانسته است که با استفاده از ناسیونالیسم تباری ذهنیت تعدادی از معترضین زن را مسموم کرده و آنها را به حمایت از خود شان وادارند. به عنوان مثال خانم هدی خموش که ادعای دفاع از حقوق زنان را دارد با شرکت در مراسم گرامی داشت از احمد شاه مسعود، که در زمان حیاتش هیچ مردی، حتی برادرش نمی‌توانست چهره زنش را ببیند، در مدح او شعر می‌خواند.

تشکلات سوسیالیستی هم وجود دارند که با تأسف نمی‌توانند بیشتر از حمایت سیاسی کمک دیگری به جنبش زنان بنمایند.

عیسی لرکی: از نظر سوسیالیست‌ها، اپوزیسیون افغانستان را چگونه باید دسته بندی کرد. مثلاً ما در ایران آن‌ها را به سه گروه "سلطنت طلب"، "جمهوریخواه و لیبرال" و "سوسیالیست" دسته بندی می‌کنیم.

یونس سلطانی: ما در افغانستان گروه سلطنت طلب را نداریم. نیروهای لیبرال و جمهوریخواه هم بیشتر متشکل از افرادی اند که در دوره حکومت پسا طالبانی (منظورم حکومتی که بعد از

حمله آمریکا به افغانستان به قدرت رسانیده شدند و تا حذف اشرف غنی ادامه داشت، به دوره جمهوری مسمی شده است) در بدنه دولت کار می‌کردند. آن‌ها به عنوان یک نیروی مستقل در داخل افغانستان وجود نداشته عده بی از آن‌ها عمدتاً به دلیل تعلقات قومی و منطقوی در رکاب احزاب جهادی قرار دارند.

همچنان سازمان‌ها و تشکلات سوسیالیستی بی هم وجود دارند که اکثراً نتوانسته اند با طبقه بی که خود را به آن متعلق می‌دانند، یک پیوند دینامیک داشته و قادر به سازماندهی آن باشند.

عیسی لرکی: به نظر می‌آید که جنبه بی که به رهبری احمد مسعود ایجاد شده بزرگترین نیروی اپوزیسیون است؟ البته زلمی خلیل زاد، از وابسته گان به دست راستی ترین محافل سیاسی آمریکاست، در آخرین مصاحبه اش با بی بی سی فارسی رژیم طالبان را غیرقابل جایگزین می‌داند و محافل باقیمانده از رژیم سابق را تشویق می‌کند که با طالبان سازش کنند. آیا جنبه احمد مسعود شانس دارد؟

یونس سلطانی: به قول استانکزی یکی از رهبران مطرح طالبان، سال‌ها قبل از برچیده شدن دولت پوشالی غنی، طالبان با نماینده گان رسمی آمریکا در ارتباط بوده اند. در سال‌های اخیر نقش زلمی خلیل زاد در برنامه برگرداندن طالبان به قدرت کاملاً روشن بود. او کماکان به عنوان مجری آن طرح طالبان را به عنوان وسیله مناسبی در راه منفعت مخصوصاً آمریکا غیرقابل تعویض می‌داند. اما این یک رؤیای آمریکایی است.

احمد مسعود در حال حاضر نه در میان مردم جای دارد و نه به دلیل داشتن ارتباطات نزدیک با اقمار روسیه بدیل بهتر از طالبان در جهت منافع آمریکا می‌باشد. به این دلایل به نظر نمی‌رسد که او و همدستانش شانس داشته باشند.

عیسی لرکی: موقعیت جریان‌های دیگر و به ویژه سوسیالیست‌ها چگونه است؟ آن‌ها دارند چه کار می‌کنند؟

مصاحبه یونس سلطانی

یونس سلطانی: همه جریانات مربوط به دوره

مجاهدین کارنامه سیاهی دارند. هیچ یک از آن‌ها در قتل و جنایت، زن ستیزی، منطقه و قوم گرایی دست کمی از طالبان ندارند. مخالفت آنها با طالبان به دلیل نداشتن سهمی در قدرت است. هر زمان مطمئن گردند که در حلقه جنایات طالبان سهمی هم به آن‌ها داده می‌شود، بدون تردید به طالبان می‌پیوندند.

زمانی که از سوسیالیست‌ها سخن به میان می‌آید، شرح دقیقی از انواع گوناگون آن‌ها در مانیفست آمده است. این طیف از سوسیالیست‌ها را طبعاً در افغانستان هم داریم. علی‌الرغم ادعای تعلق طبقاتی به طبقه کارگر، مبارزه طبقاتی را به نفع مبارزه با طالبان و منافع "ملی" تعطیل می‌نمایند. دموکراسی با مؤلفه‌هایی از آن را که در غرب داریم، برای آن‌ها یک اصل است. بعضی به اصطلاح تیورینس‌ها را غیرانقلابی تعریف کرده و خودشان را در حذف غیرانقلابی‌ها هم‌طراز با طالبان اعلام می‌نمایند.

تشکلات سوسیالیستی دیگری هم هستند که ادبیات و کنش‌شان تعلق آن‌ها را به طبقه‌یی که از آن نماینده‌گی می‌نمایند بر می‌تاباند، مع الوصف در انسجام طبقه کارگر در راستای مبارزه طبقاتی توفیقی آن چنانی که از یک سازمان و تشکل سوسیالیستی انتظار می‌رود ندارند.

در بخشی از صحبت پرسشی در مورد طرح حکومت فیدرال در افغانستان به میان آمد. در پاسخ گفته شد که طرفداران حکومت فیدرال از جمله لطیف پدram بدون در نظر داشت میکانیسم عمل نظام اقتصادی حاکم، یعنی سرمایه‌داری به عنوان عامل اصلی تفاوت‌های اجتماعی و اقتصادی بین افراد، تصور می‌کنند که با مرزبندی جغرافیایی و سیاسی و تبدیل کردن قدرتمندان بیگانه با حاکمان محلی می‌شود ناهنجاری‌های

اجتماعی را حل نمود. به این دلیل حتی جنگ با پشتون‌ها و ایجاد حکومت مبتنی بر تبار و قوم را به عنوان راه حل پیشنهاد می‌نماید. او شرایط موجود اجتماعی در آمریکا را به عنوان یک نظام موفق که در آن ستم ملی وجود ندارد، مثال می‌زند. اما به شرایط عینی بخش اعظم انسان‌های ساکن در آمریکا، شرایط زنده‌گی سرخپوستان که قبل از اشغال آمریکا توسط اروپایی‌ها در آن جا می‌زیستند، ستم غیرانسانی که بر رنگین پوستان تحمیل می‌گردد، چشمانش را می‌بندد.

هیچ یک از دولت‌ها و سیستم‌های اداری نمی‌توانند با حفظ قوانین سرمایه‌داری در زنده‌گی انسان‌ها بهبودی ایجاد نمایند. چون مشکل اصلی نابرابری‌های اجتماعی و ستم بر انسان‌ها ناشی از مناسبات سرمایه‌داری است.

سخنی به مناسبت سالگرد...

انقلاب کارگری ۱۹۱۷ روسیه در دنیا به قدری بود که بورژوازی غرب از ترس تکرار این انقلاب، به رفرم‌هایی چون معمول کردن حق رای همگانی برای همه شهروندان منجمله زنان، رایگان اعلام کردن آموزش و پرورش برای همه کودکان، تصویب حق بیمه و بازنشستگی برای سالمندان و کاهش ساعت کار روزانه به ۸ ساعت تن در داد.



انقلاب کارگری روسیه تاثیر عمیقی بر مبارزات رهایی بخش مردم تحت ستم داشت و خود سند زنده‌یی بود بر این که طبقه کارگر هیچ گونه منافی در بقای هیچ شکلی از اشکال ستم و

نابرابری ندارد و پیگیرترین پیشرو راه رهایی از کلیه ستم‌ها و نابرابری‌ها است. در سال ۱۹۲۲ اتحاد جماهیر شوروی از به هم پیوستن داوطلبانه ملیت‌های غیر روس تشکیل شد. در نتیجه چنین دست‌آوردهائی است همه تاریخ‌نویسانی که وجدان و قلم خود را به نظام سرمایه‌داری نفروخته‌اند، اذعان می‌کنند که انقلاب کارگری در روسیه بزرگترین نقطه عطف همه تاریخ بشر است. هیچ گوشه از جهان نیست که به نوعی تحت تاثیر این رویداد عظیم اجتماعی و سیاسی قرار نگرفته باشد.

حکومت کارگری روسیه، به همت میلیون‌ها انسانی که تا دیروز تحقیر شده و پایمال شده، به مثابه برده‌گان سرمایه از گرده‌شان کار کشیده می‌شد، امید به رهایی را در دل صدها میلیون انسان کارگر و مردم محروم و ستمدیده در سراسر جهان زنده کرده بود. این پیروزی اولیه، که سوسیالیسم علمی چراغ راهنمای آن بود، با فداکاری و جانبازی‌های بی‌نظیر در تاریخ، میسر شد. حکومت کارگری در دوره‌های بعد هر سرنوشتی پیدا کرد، تا همین جا نقطه عطفی در تاریخ بشر بود.



هم پیروزی و هم پروسه شکست انقلاب کارگری در روسیه حاوی درس‌های ارزنده‌یی است که می‌تواند مسیر مبارزات طبقاتی و انقلابی کارگران در ایران و جهان را در تمام عرصه‌های مبارزه بر علیه بربریت حاکم بر بشریت امروز، تداوم بخشیده و با اتکاء به نیروی آگاهی و تشکل، راه رسیدن به سوسیالیسم را هموار و کوتاه‌تر سازد.

سخنی به مناسبت سالگرد انقلاب کارگری ۱۹۱۷ روسیه

به نقل از سایت حزب کمونیست ایران

تحولات متعاقب آن مسیر تاریخ قرن بیستم را رقم زد.

انقلاب اکتبر، انقلاب اردوی استعمارشده گان علیه نظام برده گوی مزدی سرمایه داری، انقلاب بخشی از طبقه کارگر جهانی بود که چرخ های تولید جامعه انسانی به دست توانای او به گردش در آمده، و در عین حال همه محنت ها و ناملایمات بر دوش او سنگینی می کرد.

انقلاب ۱۹۱۷ روسیه برای دومین بار در تاریخ و پس از کمون پاریس در سال ۱۸۷۱، به عنوان نخستین انقلاب کارگری با شعار "همه قدرت در دست شوراها" طبقه کارگر این کشور را در راس و در متن قدرت سیاسی قرار داد. حکومت شوراها، فورا مالکیت خصوصی بر زمین را لغو کرد و زمین های مالکین و دولت و کلیسا را به مالکیت عمومی در آورد و در اختیار همه زحمتکشان قرار داد. حاکمیت شورایی کارگران به فوریت برابری کامل حقوق زنان و مردان را در همه عرصه های اقتصادی، اجتماعی و خانوادگی به صورت قانون در آورد، مذهب را به طور کامل از دولت جدا و دست کلیسا را از امور دولتی و از جمله دخالت در آموزش و پرورش کوتاه کرد. انقلاب کارگری حق تعیین سرنوشت ملل را در روسیه تحقق بخشید.

این انقلاب ضربه یی جدی به نظام جهانی سرمایه داری وارد آورد، از یک طرف کینه و نفرت همه سرمایه داران و دولت هایشان و شدیدترین واکنش خصمانه آنان را برانگیخت و از طرف دیگر امواج نیرومند آزادیخواهی و عدالت طلبی را در سرتاسر کره زمین به حرکت در آورد. تاثیرات

است که روی آن کار می کند. دولت موقت به مخالفت با این شعارها برخاسته بود. اما این شعارها به تدریج همه گیر شدند. شهرهای سن پترزبورگ و مسکو به کانونهای گرم انقلاب تبدیل شدند و همزمان در روستاها نیز زمین از کنترل زمینداران بزرگ خارج می شد و دهقانان آنرا در بین خود تقسیم می کردند. بدین ترتیب زمینه های اجتماعی برای انقلابی دیگر و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر به رهبری حزب بلشویک فراهم می شد. لنین پس از بازگشت از تبعید بلافاصله پلاتفرم حزب بلشویک را برای مرحله دوم انقلاب روسیه که معتبرترین سند تحول انقلابی در قرن بیستم است، تحت عنوان "تزه های آوریل"، منتشر نمود.

روز ۶ نوامبر و در آستانه گشایش کنگره دوم شوراها، به پیشنهاد لنین قیام کارگران و سربازان و نایبان برای سرنگون کردن دولت موقت و انتقال تمام قدرت به شوراها آغاز شد. در پاسخ به فراخوان حزب بلشویک برای قیام، ادارات دولتی و کاخ زمستانی محل استقرار دولت موقت محاصره شد. فردای آن روز یعنی روز ۷ نوامبر، در روزی چون امروز، کاخ زمستانی سقوط کرد، دولت موقت سرنگون و کرنسکی فراری شد. همان شب کنگره دوم شوراها برگزار شد که بیش از ۴۰۰ نماینده در آن شرکت داشتند. ساعت ۱۰ صبح پیام کنگره خطاب به شهروندان روسیه پخش شد: در این پیام آمده بود: «دولت موقت سرنگون شد. شوراها حاکمیت دولتی را در دست گرفته اند. زنده باد انقلاب کارگران، سربازان، دهقانان». روز هفتم نوامبر سال ۱۹۱۷ (به تقویم روسی ۲۵ اکتبر)، به عنوان روز پیروزی انقلاب کارگری در روسیه در تاریخ ثبت شد. انقلابی که وقوع آن و

امروز شنبه ۷ نوامبر برابر با ۱۷ آبان سالگرد انقلاب کارگری روسیه است. ۱۰۳ سال پیش در چنین روزی درحالی که جنگ جهانی اول که از طرف قدرت های امپریالیستی رقیب، بر سر تجدید تقسیم جهان برپا شده بود و بشریت را با بربریت نوینی مواجه کرده بود، طبقه کارگر و توده های مردم زحمتکش در روسیه تحت رهبری و سازماندهی حزب بلشویک در ادامه نزدیک به دو دهه مبارزات سخت و خونین نه فقط استبداد تزاری، بلکه دستگاه دولتی و سیاسی سرمایه داری حاکم را به زیر کشیدند و حاکمیت کارگران واقشار مردم رنج دیده و تحت ستم را در روسیه مستقر ساختند.

انقلاب در روسیه در دو مرحله به سرانجام رسید. نخست در ماه فوریه ۱۹۱۷ پس از یک سری اعتصابات، تظاهرات و درگیری ها، نیکولای دوم، آخرین تزار روسیه از سلطنت خلع شد و یک دولت موقت زیر نظر گئورگی لووف و الکساندر کرنسکی. اکثر اعضای دولت موقت، از شاخه منشویک حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بودند. اما حکومت موقت عملا نتوانست قدرت یگانه خود را در جامعه روسیه مستقر کند. در نتیجه توازن قوایی که به وجود آمده بود، حکومتی دوگانه در روسیه شکل گرفت. از یک سو دولت موقت که از بالا حکومت می کرد و از سوی دیگر شوراها که اداره جامعه از پائین در دست داشتند.

در ماه آوریل همان سال "ولادیمیر لنین" رهبر حزب بلشویک از تبعید به روسیه بازگشت. بلشویک ها به رهبری لنین شعارهای صلح فوری، همه قدرت به دست شوراها، کنترل کارگری بر مراکز کار را مطرح کردند و اعلام کردند که "زمین از آن کسی

علیه تحریکات فاشیستی...

مسبب گرانی، کمبود مسکن، بیکاری و بی امنیتی در ایران معرفی نموده و تلاش دارد با این ترفند و وسیله فشار اعتراضات مردم را بر گلویش تخفیف دهد.

رژیم سرمایه‌داری در ایران و جناح‌های مختلف بورژوازی از لیبرال تا سلطنت‌طلب برای بقا و استمرار نظام و مناسبات سرمایه‌داری روی ناآگاهی، تعصبات، تفرقه و هنجارهای عقبمانده در میان مردمی که در اثر فقر ممتد و جهل فزاینده عاجز از درک عامل و عوامل درد و رنج شان هستند، سرمایه‌گذاری می‌کنند و با تأسف بخشی از این مردم به راحتی به دام ترفند های ناسیونالیستی می‌افتند و عامل رنج، محنت و ادبار شان را به اعتبار زادگاه، تبار و مذهب در وجود هم طبقه‌بی های محرومتر و بی‌نوا تر از خود می‌بینند. اما واقعیت این است که این دو بخش از طبقه کارگر و کسانی که از بربریت بر پا داشته شده توسط سرمایه‌داری جهانی در همراهی و همکاری رژیم جمهوری اسلامی، فرار کرده اند هم‌سرشت و هم‌سرنوشت اند.

اخراج پناهجویان افغانستانی از ایران و پاکستان به هیچ وجهی نمی‌تواند سبب تخفیف مشکلات اقتصادی کارگران و فرودستان در این دو کشور گردد. هدف جمهوری اسلامی ایجاد شگاف میان نیرویی است که منافع مشترک داشته و تأمین منافع آن‌ها با به زیر کشیدن دولت جمهوری اسلامی می‌تواند تحقق یابد.

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان با جدیت خواهان افشای سیاست های ناسیونالیستی جمهوری جنایت کار اسلامی ایران، نیروهای راست بورژوازیی چه در قامت لیبرال و چه فاشیست‌های سلطنت‌طلب و آریامهری و همچنان دولت ارتجاعی پاکستان این حامی منطقه‌یی تروریست های اسلامی

می‌باشد. تنها با سرنگونی انقلابی دولت‌های اسلامی زاینده نظام سرمایه‌داری جهانی است که می‌توان ستم، محرومیت و تبعیض، نابرابری و اپارتاید جنسیتی را بر انداخت. سرنگونی نظام سرمایه و حکومت های دینی یک نیاز مبرم اجتماعی است. مهاجرت شهروندان افغانستانی اعتراض در برابر ستمی است که از تبنای سرمایه و دین به وجود آمده و حذف این دو پدیده می‌تواند نقطه پایانی بر مهاجرت های اجباری بنهد.

مرگ بر امارت اسلامی سرمایه!

نه به فاشیسم؛ زنده باد همبستگی طبقاتی کارگران!

زنده باد سوسیالیسم!

سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

اکتوبر ۲۰۲۳، میزان ۱۴۰۲

روایتی کمونیستی از بلشویسم

که عینا مانند طبیعت ارگانیک بوده و در تحلیل نهایی قسمتی از آن است - به وجود می‌آید و این خاصیت زیبا را دارد، که هم راه با احتیاجات واقعی اجتماع همواره وسیله‌ی ارضای آن نیز می‌باشد و هم راه هر مساله پاسخ و راه حل آن را نیز عرضه می‌کند. اگر چنین است، پس واضح است که سوسیالیسم به اقتضای طبیعت خود نمی‌تواند دیکته شود و با فرمان اجرا گردد. سوسیالیسم منوط به اجرای یک رشته اقدامات قهرآمیز بر ضد مالکیت و غیره است. قسمت منفی، یعنی خراب کردن را می‌توان با فرمان انجام داد، اما قسمت مثبت، یعنی ساختن را نمی‌توان. سوسیالیسم، سرزمین بکر و تازه‌ای است با هزاران معضل و مشکل. تنها تجربه است، که می‌تواند اشتباهات را اصلاح کند و راه تازه‌ای بگشاید. فقط زندگی جوشان بلامانع است، که با هزاران شکل نوین و ابداعات خود قدرت خلاقه می‌آفریند و حتا اشتباهات را اصلاح می‌کند. به همین جهت، حیات اجتماعی در کشورهایی که از آزادی محدودی برخوردارند، این گونه ضعیف، فقیر، سطحی و بی

حاصل است؛ زیرا با حذف آزادی، منبع زنده‌ی همه‌ی ثروت‌های معنوی و پیش رفت را بر خود مسدود می‌کند (دلیل: سال ۱۹۰۵ و ماه‌های فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷)، چه از نقطه نظر سیاسی و چه اقتصادی و اجتماعی. تمام اجتماع باید در این امر شرکت داشته باشد، در غیر این صورت سوسیالیسم فرمانی می‌شود که از پشت میز ده دوازده نفر روشن فکر صادر و دیکته می‌گردد.

از نظر مارکس درجه رشد، سازمان‌یافتگی یا خودآگاهی طبقه کارگر نیست که به مبارزه آن خصلت طبقاتی می‌دهد، بلکه مبارزه طبقاتی با آغاز زنده‌گی پرولتاریا علیه بورژوازی شروع شده است و مراحل مختلف رشد را طی می‌کند. با این تبیین از مبارزه طبقاتی است که مارکس مبارزه فردی کارگر، مبارزه یک صنف برای بهبود زنده‌گی، مبارزه علیه ماشین‌ها، جنبش چارتیست‌ها، که هیچکدام ظاهراً بنیادهای سرمایه را هدف قرار نداده است بخشی از مبارزه طبقاتی می‌داند، "برای این که مبارزه طبقاتی را ببینید بنابراین لازم نیست فقط کارگران را در میدان‌ها با شعارها و پرچم‌های شان ببینید. مبارزه طبقاتی را می‌توانید در انعکاس آن در بورژوازی ببینید."

Workers Socialism

Workers Socialist Organization of Afghanistan

A political and analytical journal

Issue 69

October 2023

اعلامیه سازمان سوسیالیست‌های کارگری افغانستان

علیه تحرکات فاشیستی: تهدید و اخراج اجباری پناهجویان افغانستانی بایستیم!

اجباری با ضرب و شتم آرمیتا گراوند دختر شانزده ساله‌یی را که بدون حجاب وارد می‌ترو شده بود در حالت کوما روانه بیمارستان ساخت. بدون تردید آیت الله‌ها و رژیم اسلامی سرمایه که همچنان در باتلاق بحران‌های گسترده گرفتار است و بار دیگر چهره مرگ و نابودی حاکمیت استبدادی و ارتجاعی‌شان را در خشم انبار شده کارگران، زنان، جوانان و... می‌بینند، برای به انحراف کشاندن خشم برحق و انقلابی مردم به پاخواسته ایران متوسل به هر اقدام کثیفی از جمله دامن زدن به تعصبات کور نژادپرستانه و بدوی می‌شوند. درنده‌خویی آیت الله‌ها و پاسبانان جمهوری نکبت بار اسلامی سرمایه محدود به کشتار و وحشیانه شهروندان ایران نبوده بل تمام مصائب و مشکلات اقتصادی و شرایط دشوار معیشتی، بیکاری، فقر، کمبود مسکن، عدم امنیت همه فرآورده نظام سرمایه‌داری جمهوری اسلامی در ایران می‌باشد. جمهوری اسلامی با کتمان نقش خودش در ایجاد این همه ناهنجاری‌های اجتماعی، پناهجویان افغانستانی را که با فروش ارزان نیروی کارشان در سخت‌ترین شرایط نقش مهمی در ایجاد ثروت در ایران داشته اند،

ادامه در صفحه ۳۱

اند، قدرت حاکمه و مجریان امور آن را به پناهجویان افغانستانی و حضورشان نسبت داده و با زندانی کردن، شکنجه، اعمال محدودیت بر تردد آن‌ها، حتی برای خرید مواد غذایی، به آزار و اذیت سیستماتیک پناهجویان و در نهایت دیپورت‌شان می‌پردازند. همزمان با این دولتمردان، صاحبان سرمایه و صنایع بحران لاعلاج و عمیق اقتصادی - سیاسی‌یی را که بیشتر ناشی از سیاست‌های میلیتاریستی و اقتصاد نئولیبرالی می‌باشد که برای میلیون‌ها انسان کارگر و محروم در این کشور پیامدی جز فقر، تباهی، خانه‌خرابی و نیستی در پی نداشته است به حضور پناهجویان در پاکستان نسبت می‌دهند؛ و برای رهبران طالبان هم این زمینه و امکان را میسر می‌سازند که گویا در "دفاع" از پناهجویان افغانستانی برای امارت اسلامی سرمایه کسب مشروعیت نمایند.

در ایران دولت جنایت پیشه جمهوری اسلامی هنوز از شوک خیزش‌ها و اعتراضات گسترده مردم ایران، مخصوصاً زنان، در اعتراض به قتل مهسا بیرون نشده است که پولیس تحمیل حجاب

در بحبوحه بحران‌های عمیق اقتصادی - اجتماعی که دامن دولت‌ها در ایران و پاکستان را فرا گرفته است، موج جدیدی از تبلیغات و خشونت‌های برنامه‌ریزی شده راسیستی بر علیه پناهجویانی از افغانستان در این دو کشور به راه انداخته شده است. اذیت و آزار مستمر پناهجویان افغانستانی در این دو کشور پدیده تازه‌یی نبوده، بل جزء سیاست کثیفی است که در پی هر بحرانی که موجودیت و تداوم قدرت حاکم را به چالش می‌کشد، این حربه جهت به انحراف کشاندن اذهان مردم عاصی و جان به لب رسیده از ناهنجاری‌های گسترده سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، که بدون تردید از ماهیت این دولت‌های به شدت عقب‌گرا و مناسبات نابرابر مبتنی بر کارمزدی ناشی می‌گردد، در دستور کار قرار می‌گیرد.

در پاکستان در پی هر یورش و حمله انتحاری توسط گروه‌های تروریستی اسلامی، که به همدستی همه جانبه دولت و دستگاه‌های استخباراتی پاکستان ایجاد و پرورش یافته